

* * *

هو المجيب

نامه آن جناب بین یدی العرش حاضر و بر مقرر آنه لا يعرف بما سواه واصل و ما فيه بلحاظ الله ملحوظ آمد سؤال شده بود از اینکه چگونه میشود که حرف علیین بسجین تبدیل شود و یا اثبات بنفی راجع گردد و یا ثمره جنیه از لطافت ممنوع شود و یا مرآت از اشراقات انوار آفتاب معانی محروم ماند فنعم ما سألت و كنت من السائلین بسیار سؤال شما مقبول افتاد چه که الیوم لازم است هر نفسی که از عرفان معضلات مسائل الهیه عاجز شود از شریعه علم ربانیه و فرات حکمت صمدانیه سائل و آمل گردد که شاید برشعی از آن مشروب شود و بر بساط سکون و ایقان مستریح گردد و نسأل الله بأن یصعدک الی مقام تشهد جمال القدم ببصرک و تنقطع عن بصر العالمین و تسمع نغماته بأذنک و تنقطع عن اذن الخلائق اجمعین و تعرف نفسه بقلبک و تنقطع عن افئدة کلّ من فی السموات و الأرضین و یطهرک عن دنس الدنیا و ما فیها بحيث لن تمرّ علی شیء الا و قد تسمع منه بأنه لا اله الا هو و ان طلعة الأعلى لبهائه فی المالا الأعلى و ضیائه بین الأرض و السماء و کبریائه لمن فی ملکوت الأمر و الخلق و کذلک ینطق کلّ شیء ان انت من السامعین چه که الیوم بر هر نفسی من عند الله فرض شده که بچشم و گوش و فؤاد خود در امر او ملاحظه نماید و تفکر کند تا از بدایع مرحمت رحمن و فیوضات حضرت سبحان باشراقات شمس معانی مستتیر و فایز شود و علّتی که جمیع ناس را از لقاء الله محروم نموده و به ما سواه مشغول داشته اینست که بوهیم صرف کفایت نموده اند و بآنچه از امثال خود شنیده قناعت کرده اند براههای مهلک تقلید مشی نموده اند و از مناهج تجرید محروم شده اند امر الهی لازال چون صبح نورانی ظاهر و لایح بوده اینکه بعضی از ادراک او محتجب مانده اند نظر بآن است که گوش و قلب را بآلایش کلمات ناس آلوده اند و الا اگر ناظر باصل میزان معرفت الهی باشند هرگز از سیل هدایت محروم نگردند

حال خود آن جناب ملاحظه نماید امر از دو قسم بیرون نه یا آنکه اهل بیان مقررند بقدرت الهیه یا نه اگر معترف نیستند باین نفوس حرفی نداریم چه که از ملل قبل محسوبند که ید الله را مغلول دانسته اند چنانچه ربّ العزّه خبر داده بقوله تعالی ید الله مغلوله و اگر معترفند بدایع قدرت ربّانی در این صورت اعتکاف باینگونه مسائل لغو بوده و باطل خواهد بود چه که عجز شأن خلق بوده و آن ذات قدم لازال بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و اگر اراده فرماید بحرفی جمیع من علی الأرض را بسموات امر متصاعد فرماید و بحرف دیگر باندنی رتبه خلق راجع نماید و لیس لأحد ان یقول لم و بم و من قال فقد کفر بالله و اعرض عن قدرته و حارب بنفسه و نازع بسلطانه و کان من المشرکین فی الواح عزّ حفیظ و هم چنین قادر است باینکه هر وقت اراده فرماید مظهر نفس خود را در بین بریه مبعوث نماید و در حین ظهور باید از نفس ظهور او تعالی حجّت و دلیل خواست اگر بآن حجّتی که لازال مابین ناس بوده اتیان فرمود دیگر توقّف باطل است بلکه اگر کلّ من فی السموات و الأرض اقلّ من حین توقّف نمایند از اهل نار محسوب اگرچه جمیع ادّعی ولایت نمایند عزیز میکند هر که را اراده فرماید و دلیل میفرماید هر که را بخواهد لا یسأل عمّا یفعل حال آن جناب بانصاف ملاحظه نمایند اگر نفسی بجمیع شئون قدرتیه الهیه ظاهر شود و علاوه بر آن اتیان نماید بآن حجّتی که لازال بآن اثبات دین ناس شده و امر الله بین بریه او ثابت گشته و معدّذک از چنین ظهور که نفس ظهور الله بوده نفسی اعراض نماید و باعراض هم کفایت ننموده بر قتلش قیام نماید آیا بر چنین نفسی چه حکم جاری قل حکمه عند الله یحکم ما یشاء کما حکم بالحقّ ولكنّ الناس هم لا یشعرون آیا در هیچ عهدی و ملّتی چنین امری جایز بوده لا فونفسه الرحمن الرحیم اگر بگویند این ظهور نباید ظاهر شود چنانچه مشرکین گفته اند در این صورت

قدرت و اراده حقّ منوط و معلّق باراده خلق میشود فتعالی عن ذلک علوّاً کبیراً چنانچه در ظهور ستّین کلّ ناس از عالم و جاهل باین سخنهای مزخرف بی معنی از حقّ محروم شده‌اند و از علیّین بقا بسجّین فنا راجع گشته‌اند و بگمان خود بر اعلیٰ مقعد ایمان مستقرّند فبئس ما ظنّوا فی انفسهم و کانوا من المتوهّمین فی امّ الالواح مذکوراً

باری نظر را از ما سوی الله بردار و بحقّ ناظر شو و به ما بظهر من عنده چه که دون او لاشیء محض بوده و خواهد بود و اگر الیوم کلّ من فی السموات و الارض حروفات بیانیه شوند که بصد هزار رتبه از حروفات فرقانیه اعظم و اکبرند و اقلّ من آن در این امر توقّف نمایند از معرضین عندالله محسوبند و از احرف نفی منسوب حقّ جلّ و عزّ را باحدی نسبت و ربط و مشابهت و مشاکلت نه و کلّ به نسبتهم الی عرفانه مفتخر و معزّز بوده و خواهند بود جمال سبحان بر عرش رحمن مستوی و پرتو انوار شمس فضلش بر کلّ اشیاء بالسّویّه اشراق و تجلّی فرموده و جمیع من فی الملک بین یدی الفضل در صقع واحد قائمند و ذره را بر ذره افتخار و زیادتی نه الا بسبقتها الی عرفان الله و لقائه فطوبی لمن عرفه بنفسه و انقطع عمّا سواه ای علیّ بشنو نداء الله را و بمقرّی وارد شو که لازال مقدّس از اسماء بوده و خواهد بود تا بهیچ اسمی از جمال مسمّی و سلطانی که باراده قلمش ملکوت اسماء خلق شده محروم نگردی فوالله الذی لا اله الا هو که مقصود از این بیان آن است که شاید آن جناب و معدودی خرق حجاب نموده بسرادق قدس محبوب که مقدّس از ظنون و اوهام عباد بوده درآیند والاّ انه لمتعالی عن اقبال الخلق و اعراضهم و مقدّس عن العالمین آیا در حین اشراق شمس لایق است نفسی سؤال نماید که چگونه میشود نور انجم اخذ شود و حال آنکه ملاحظه مینماید که نور آفتاب روشنی او را معدوم نموده بلکه در این مقام نجوم طالب ظلمت لیلند و از نور نهار معرض چه که قدر و ضیاء نجوم در لیل مشهود است و از تجلّی نیر یوم معدوم و مفقود میگردند فسبحانه عن المثل و الأمثال چه که لازال نیر جمالش مستضیء بوده و احدی با او نبوده و کلّ ما سواه در امکانه تراپیه بمشیت امکانیه خلق شده‌اند و باو راجع خواهند شد و انه جلّ و عزّ در مقعد امتناع و مقرّ ارتفاع خود لم یزل و لایزال مقدّس از کلّ بوده و خواهد بود

بسیار عجیب است که از تغییر و تبدیل اسماء ناس تعجّب مینمایند و متحیّر شده‌اند با اینکه جمیع در کلّ حین تغییر و تبدیل مظاهر اسماء و مطالع آن را ببصر ظاهر مشاهده مینمایند و معذلک بحجبات وهمیه و کلمات شرکیه چنان محتجب مانده‌اند که از آنچه ببصر ملاحظه مینمایند غافل شده‌اند

ای سائل اسماء و صفات الهی را موهوم بدان بدان که جمیع اشیاء از آنچه مابین ارض و سماء خلق شده مظاهر اسماء و مطالع صفات حقّ تعالی شأنه بوده و خواهد بود غایت این است که انسان نسبت بدون خود اعظم رتبه و اکبر مقاماً خلق شده و اگر در سماء ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت ارتقا نمائی در خلق رحمانی و مطالع صنع سبحانی تفاوت و فطور نبینی فطوبی لمن طار فی هذا الهواء الذی ما طارت فیه اجنحة المریبین

و حال ملاحظه نما در جمیع این مظاهر اسمیه الهیه از اشجار و افنان و اغصان و اثمار و هم‌چنین در اوراد و ازهار و کَلِّما ینبت علی وجه الأرض که در اوّل بچه مقدار طراوت و لطافت و نضارت ظاهر میشوند و بعد از مدّتی کلّ از خلع لطیفه عاری شده بارض راجع شوند چه مقدار از ثمرات جنیه که تغییر نماید بشانی که از رایحه او انسان اجتناب نماید باری کلّ در علوّ و دنوّ و تغییر و تبدیل مگر مظاهر کَلِّیه الهیه که بنفسه لفسه قائم و باقیند قسم بآفتاب صبح معانی که لسان الهی بشان و اندازه ناس تکلم میفرماید چه که اکثری از ناس ببلوغ نرسیده‌اند والاّ بابی از علم بر وجه عباد مفتوح میفرمود که کلّ من فی السموات و الارض بافاضه قلمیه او از علم ماسوی خود را غنی مشاهده نموده بر اعراش سکون مستقرّ میشدند و نظر بعدم استعداد ناس جواهر علم ربّانی و اسرار حکمت صمدانی در سماء مشیت الهی محفوظ و مستور مانده و تا حین حرفی از آن نازل نشده و بعد الامر بیده یفعل ما یشاء و لا یسأل عمّا شاء و هو العلیم الخبیر و اگر از این عبد میشنوی پرهای تحدید و

تقلید را بیفکن و پیرهای تجرید در این هوای قدس توحید پرواز کن تا از شبهات وهمیه و اشارات ربیبه خود را مقدّس یابی و بانوار یقین خود را منور بینی

بگوش جان کلمات رحمانی را اصغا نما که شاید قلب از غبار مکدره اوهام که در این ایام کلّ من فی الملک را احاطه نموده مطهر شده بمنظر اکبر راجع شود و چون باین مقام اقدس امنع اطهر فایز شوی ملاحظه مینمائی که مقصود ما فی البیان که از سماء مشیّت ظهور قبلم نازل شده این ظهور بوده و خواهد بود فوالذی نفس حسین فی قبضة قدرته که اعظم از این امر در بیان نازل نشده بصر منیر حدید در او ملاحظه نمائید تا بر مقصود کلمات قدس ربّانی مطلع شوید و در جمیع اوراق و الواح و رقاع و صحف و زبر و کتب کلّ ناس را وصیّت فرموده و از جمیع اخذ عهد نموده که مباد در حین ظهور بشیئی از آنچه خلق شده متمسک شوند و از نفس ظهور محتجب مانند چه که در آن یوم هیچ شیئی نفع نمی‌بخشد الا بعد اذن به وحید اکبر میفرمایند و انتظروا من یدکرکم الله وجهه فانکم ما خلقتم الا للقاءه و هو الذی علّق کلّ شیء بأمره ایّاک ایّاک ایّام ظهوره ان تحتجب بالواحد البیائیة فانّ ذلک الواحد خلق عنده و ایّاک ایّاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان فانّها کلمات نفسه فی هیکل ظهوره من قبل حال در این کلمات سلطان اسماء و صفات تفکر نمائید با این آیات محکمه و کلمات متقنه دیگر مجال اعراض برای نفسی باقی میماند لا فوالذی انطق الروح فی صدری مگر آنکه بالمره از حقّ اعراض نماید و واحد بیان خلق اولیّه‌اند و ما دونهم خلّقوا فی ظلّهم

و هم‌چنین به وحید اکبر میفرمایند و ربّما یأتیک من انت قد سألت عن علوّ ذکره و ارتفاع امره و انّ من فی البیان یقرؤون تلک الکلمات و هم لا یلتفتون بظهوره و لا یؤمنون بالله الذی خلقهم بظهور قبله و هم راقدون چنانچه حال ملاحظه میشود که کلّ تلاوت کتاب الله مینماید و در لیل و نهار مینویسند و مع‌ذلک بحرفی از کتاب مستشعر نشده‌اند بلکه مقصود از ترویج جز تحقّق ریاست و اثبات آن نبوده و نخواهد بود کذلک یشهد لسان الله الملک العزیز العلیم

و میفرمایند من اول ذلک الأمر الی قبل ان یکمل تسعة کینونات الخلق لم تظهر و انّ کلّما قد رأیت من النطفة الی ما کسونه لحماً ثمّ اصبر حتّی تشهد خلق الآخر قل فتبارک الله احسن الخالقین و هم‌چنین به عظیم میفرمایند هذا ما وعدناک قبل الذی اجنناک اصبر حتّی یقضی عن البیان تسعة فاذا قل فتبارک الله احسن المبدعین و میفرمایند فلتراقبن فرق القائم و القیوم ثمّ فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون حال قدری در این کلمات تفکر فرمائید و هم‌چنین در فرق قائم و قیوم تفکر لازم چه که این عبد از احزان وارده قادر بر تفسیر کلمات الله نه فوالله الذی لا اله الا هو که تبلیغ امر الله این عبد را بر تحریر این لوح مضطرّ نموده که شاید مصباحی چند در مشکاة امکان مستضیء شوند و بقدره الله بر نصر این مظلوم فرید قائم گردند اذاً کلّ شیء یکی علی ضرّی و بما ورد علیّ من الذین هم خلقوا بقولی و از همه گذشته امر بمقامی منجرّ شده که با آنکه ظهور آیات قدس ربّانی بمتابۀ غیث هاطل از سماء مشیّت من غیر مکث و سکون نازل و من دونها آیات قدرتیّه و ظهورات الهیه که عالم را احاطه نموده بشأنی که ملل قبل مدعن و معترف شده‌اند مع‌ذلک باید بادله استدلال نمایم و امری را که لایزال مقدّس از دلیل بوده بدلیل ثابت نمایم که لعلّ معدودی بسماء شهود صعود نمایند

ظلمی فوق این در علم الهی نه که جمال قدم بدون خود استدلال بر حقیّت خود نماید بعد از آنکه چون شمس در قطب زوال سماء لایزال مشهود و لایح است فسیعلم الذین ظلموا نفس الله ایّ مرجع یرجعون و بلایای محتومه و قضایای مشتهه بشأنی وارد که جز حقّ احدی بر احصای آن قادر نه در کلّ حین رماح بغضا از شطر اعدا بر هیکل بقا وارد و لقد جاءنی مظاهر نفس الله فی ضحی من الیوم ییکون و ینوحون قالوا یا اسفا علی یوسف الله المهیمن القیوم فقد اودعوه عبیده فی الحبّ ثمّ فی انفسهم یستصرخون

قل يا ملأ البيان أ تقتلون نقطة الأولى و تقرؤون آياته في كلّ عشيّ و بكور تالله قد فعلتم ما لا فعلت امم القبل و يشهد بذلك عباد مكرمون ان انتم تنكرون أ تقتلون الله بأسياف التّفنّس و الهوى ثمّ على مقاعدكم بذكره تشتغلون و بآياته تستدلّون كذلك فعل كلّ امّة بالله حين ظهوره بمظهر نفسه في كلّ عصر و كذلك فعلوا و كانوا ان يفعلون قل اليوم لن يحرك على اسماء هؤلاء قلم الله المهيمن العزيز القيوم و لن يرتد اليهم طرف الله و لن يأخذهم نفحات قدس محبوب اليوم اگر عباد از اين آيات قدس الهيّه و ظهورات عزّ صمدانيّه اعراض نمايند بچه حجّت و دليل اثبات دين خود مينمايند بگو اى اهل بيان ببصر حقّ بمنظر اكبر ناظر شويد چه كه ببصر دون خود مشهود نگرده اينست كه ظهور قبلم ميفرمايد اياكم فانظروا اليه بعينه فمن ينظر اليه بعين سواه لن يعرفه ابداً و بعد از وصاياي لا يحصى عباد خود را در اين امر ميفرمايد فيا الهي انت تعلم بائي ما قصّرت في نصحي ذلك الخلق و تديري لاقبالهم الى الله ربّهم و ايمانهم بالله بارئهم الى آخر قوله روي فداه قسم بجمال قدم كه از اين بيان كه از قلم رحمن جاري شده قلب كلّ اشياء محترق گشته و هر ذى بصري از اين كلمات نوحه و حنين مظهر اسماء و صفات را ادراك مينمايد ولكن لا يزيد الظالمين الا غروراً و خساراً اى عليّ گوش جان بگشا و كلمات رحمن كه در قيوم اسماء نازل شده اصغما نما كه ميفرمايد يا قرّة العين لا تجعل يدك مبسوطة على الامر لأنّ الناس في سكران من السرّ و انّ لك الكرّة بعد هذه الدّورة بالحقّ الاكبر هنالك فأظهر من السرّ سرّاً على قدر سمّ الابرة في الطور الاكبر ليموتنّ الطوريون في السّينا عند مطلع رشح من ذلك النور المهيمن الحمراء باذن الله الحكيم و هو الله قد كان عليك بالحقّ على الحقّ حفيظاً و حال كره ظاهر و طوريون معدوم و مفقود چنانچه مشاهده ميشود و با اينكه ميفرمايد طوريون ميّت و لاشيء و معدوم ميشوند مع ذلك تعجب مينمايند از اينكه ثمره طوبى حنظل شود چنانچه بعينه همين را سؤال کرده اند و يا صور عثيين بسجّين تبديل گردد لزال امر الهي محدود نبوده و نخواهد بود كلّ مراباء موجودات اگر در حين بشمس سماء قدم مقابل شوند در كلّ انوار شمس ظاهر و لايح و منطبع و مرتسم و بمجرد انحراف از كلّ اخذ ميشود فانظر في الشمس ثمّ في المرايا لكي تجد الى ما يلقىك الروح سبيلا

ابن نبيل مرفوع در اثبات امر الله بما القى الله على فؤاده الواحي نوشته و در ابتدا باين آيه كه از سماء مشيّت ظهور قبلم نازل شده استدلال نموده قوله عزّ ذكره قل اللهمّ انك انت الهان الالهين لتؤتينّ الألوهيّة من تشاء و لتنزعنّ الألوهيّة عمّن تشاء الى آخر و كذلك قل اللهمّ انك انت ربّاب السّموات و الأرض لتؤتينّ الرّبويّة من تشاء و لتنزعنّ الرّبويّة عمّن تشاء الى آخر با آنكه سلطان وجود باين صريحي فرموده كه عطا ميفرمايد الوهيّت و ربويّت را بهر نفسى كه اراده فرمايد و اخذ ميفرمايد از هر كه بخواهد خداوند قادري كه مقام الوهيّت و ربويّت كه اعلى مقامات است اخذ فرمايد قادر نيست بر اينكه از هيكلى قميص اسم خود را نزع نمايد يا آنكه حلوى را بمرّ تبديل فرمايد سبحان الله عمّا يتوهّمون العباد في قدرته فتعالى عمّا يصفون حال مشاهده نمايند كه طير قدرت و عظمت در چه هوا طيران مينمايد و ناس در چه اماكن توقّف نموده اند آيا آيه انه على كلّ شىء قدير را چه معنى نموده اند و از يفعل ما يشاء و لا يسأل عمّا شاء چه ادراك کرده اند اى عباد از اوهن بيوت بركن شديد متمسك شويد و از ظلمات جهل و نادانى بفجر منير علم ربّاني توجه نمايند و كاش اهل بيان در آيه مباركه كه ابن نبيل ذكر نموده تفكّر نمايند كه شايد از سبل وهم بصراط يقين درآيند

اى عليّ يك قدح از اين ماء عذب حيوان كه در ظلمات كلمات سلطان اسماء و صفات مستور شده بياشام تا از كدورات ايام و شبهات انام و اشارات غافلين و دلالات مغلين پاك و مقدّس شوى و ابواب علوم نامتناهى ربّاني بر وجه قلبت مفتوح شود تا آنكه موقن شوى باينكه سلطان قدم قادر است بر آنكه در ساعتى جميع اشياء را بخلع اسماء حسنى مفتخر و معزّز فرمايد و در ساعت اخري از جميع اخذ نمايد و اتى اشكو الى الله من هؤلاء العباد لأنهم ينظرون الىّ بما عندهم لا بما عندى و يقاسون نفس الله بأنفسهم و كلماته بكلماتهم فوالذى نفسى نفسه لو ينقطعنّ اليوم كلّ من فى السّموات و الأرض و

يقبلنّ الى الله ليعلمهم من بدایع علمه ما يغنيهم عن العالمين و در این سنّه شداد بعضی از عباد اینگونه مسائل سؤال نموده‌اند و عبد حاضر لدی العرش جوابهای محکمّه شافیّه کافیه نوشته ارسال داشته عجب است که شما ندیده‌اید و در این ارض هم بعضی از شبهات القا نموده‌اند که شاید نفوس قدسیّه را بحجبات کلمات قبلیّه محتجب دارند و لکن غافل از اینکه نفسی که در هوای بافضای قدس الهی طیران نمود و از خرمنهای علوم نامتناهی ربّانی القاط فرمود بشبهات وهمیّه ممنوع نشود و محروم نگردد قل من ورد علی بحر الأعظم لن یلنفت الی سراب بقیعه و لن یشرب من ماء الحمیم اگرچه لایق نه که قلم اعلی بذکر کلمات اولو البغضاء بیالاید و یا حرکت نماید و لکن نظر بتبلیغ رسالات ربّانی مفرّی نه که شاید جاهلی بیحر علم درآید و یا گم‌گشته وادی غفلت و نسیان بیمن رحمن خرامد و آنه لیهدی من یشاء الی صراط البهآء و آنه علی کلّ شیء قدیر و لکن این ذکر و بیان برای نفوسی است که فی الحقیقه طالب سیل هدایت باشند و الاّ علی غلّ و بغضا را سلسیل طاهر نماید چنانچه الیوم اکثری اهل بیان جمیع ظهورات قدرتیّه و شئونات الهیّه و آیات منزله را بچشم خود دیده‌اند و بگوش خود شنیده‌اند معذلک بیغضی قیام نموده‌اند که ذکر آن ممکن نه الاّ من فتح الله بصره و ایدّه علی امره و اخرجّه عن ظلمات الوهم و هداه الی صراطه العزیز الحمید و تمسک باموری جسته‌اند که لم یزل عندالله مذکور نبوده و بشأنی غافلند که بحجر ساجد شده‌اند و از منظر اکبر و جمال اظهر انور معرض گشته‌اند وربّ معبود شعر من عابده خیر منه ان یا علیّ قل الیوم انتم و معبودکم عندالله فی حدّ سوء فمن آمن منکم فقد امن من فزع الأکبر و من اعرض فقد خرج عن صراط الله و انّ هذا لهو الحقّ و ما بعد الحقّ الاّ الضلال

ایاکم ایاکم یا ملاً البیان لا تکفروا بالله و لا تحاربوا بمظهر نفسه و لا تجادلوا بالذی جاءکم عن مشرق الأمر بسطان مبین آیا گمان مینمائید که امر الله باعراض معرضین ممنوع شود و یا انوار شمس عزّ باقی باکامام انفس ظلمانی مستور ماند لا فوالذی نطق فی صدری و بعثنی بالحقّ و ارسلنی علی العالمین و بعضی از مشرکین از جمله شبهات که در این ارض القا نموده‌اند اینست که آیا میشود ذهب نحاس شود قل ای ورّی و لکن عندنا علمه نعلّم من نشاء بعلم من لدنا و من کان فی ریب فلیسأل الله ربّه بأن یشهده و یکون من الموقنین و در رسیدن نحاس برتبه ذهیّت همان دلیلی است واضح بر عود ذهب بحالت اول لو هم یشعرون جمیع فلزّات بوزن و صورت و ماده یکدیگر میرسند و لکن علمه عندنا فی کتاب مکنون میگوئیم علم معرضین باین مقام صعود نموده که ادراک نمایند ذهب نحاس میشود آنقدر هم ادراک نموده که تراب میشود این رتبه که مشهود هر ذی شعوری بوده که کلّ از تراب ظاهر و بتراب راجع و تراب در قدر و قیمت ارخص از نحاس است چه که او از اجسام محسوب و نحاس از اجساد و این بسی ظاهر و هویدا است و اگر ناس لایق و بالغ مشاهده میشدند هرآینه در این مقام ذکر بعضی از علوم مستوره الهیّه میشد و لکن قضی ما قضی بر هر ذی بصری مشهود است که حقّ تعالی ذکره بر کلّ شیء قادر بوده و خواهد بود البتّه اگر بخواهد بمجرد اراده ذهب را بنحاس تبدیل میفرماید و این عجز در موجودات موجود و مشهود و آنه لهو المقتدر العزیز القادر المحمود

نظر را مطهر نموده بمنظر اکبر توجه نمائید و از اشجار لایغنی و لایثمر منقطع شوید اینست از بدایع امر الهی فمن شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض فمن اقبل فلنفسه و من اعرض فلها و آنه لهو المقدّس عن الخلاق اجمعین در شیطان تفکر نما که معلّم ملکوت بوده در ملاً اعلی و در مداین اسماء بأسماء حسنی معروف و بعد باعرضی از اعلی رفیق اعلی بادنی ارض سفلی مفرّ گرفته کذلک یفعل ربّک ما یشاء ان انت من الموقنین

از اینها گذشته بیت عتیق که کعبه موجودات بوده و محلّ طواف مظاهر اسماء و صفات چرا از این فضل کبری محروم شد اذاً تفکروا یا اولو الألباب کلّ شیء در قبضه قدرت الهی اسیرند و در کلّ حین بانچه اراده فرماید قادر و مقتدر است و نفاذ قدرت محیطه‌اش در هیچ اوان از مظاهر امکان و اکوان سلب نشده و نخواهد شد اسرار مکنونه‌اش را هر گوشی لایق

استماع نه و حوریات معانی مقصوره علمیه اش را هر چشمی قابل مشاهده نه چه مقدار از هیاکل ظلم که بقمیص عدل بین عباد معروف شده اند و چه مقدار از حقایق عدلیه که در اثواب ظلم اشتها یافته اند نظر در اصنام نما که حال نصف من علی الأرض باو عاکف شده اند و من دون الله معبود اخذ نموده اند و باین مرض مبتلا نشده اند مگر آنکه بوهم و تقلید اکتفا کرده اند و از سلطان توحید اعراض نموده اند

باری الیوم مظاهر کلّ اسماء و صفات در صقع واحد و موقف واحد مشهودند الا من صعّد الی الله کذلک نلقی علیک لعلّ تطهر نفسک و صدرك عن کلمات العالمین و تسمع ما غرّد الروح علی افنان هذه السّدره الّتی احاطت کلّ من فی السموات و الأرضین قل یا ملأ البیان تالله الحقّ لم یکن هذا من تلقاء نفسی بل بما نطق الله فی صدري و ما ظهر من سلطانی و جرى من قلمی برهانی ثمّ حجّتی ثمّ دلیلی ان انتم من المنصفین قل انتم بأیّ حجّة آمنتم بعلیّ من قبل حین الّذی ظهر بالحقّ و جاءکم بسطان مبین و بأیّ برهان صدقتم آیاته و اذعنتم برهانه و خضعتم عند ظهورات امره المهیمن المتعالی العزیز المنیر و ان تقولوا انا آمنّا به بنفسه و اکتفینا بحجّیه نفسه عمّا سواه قل تالله هذا نفسه قد قام بین العباد و ظهر بسطان اسمه المقتدر المهیمن العلیّ العظیم و ان تقولوا بانّا آمنّا بما نزلّ علیه من آیات الله العزیز الغالب القدیر فتلك آیاته ملأت شرق الأرض و غربها اذاً فاستمعوا لما یوحی عن شطر القدس الّذی یسمع من اریاحها ما سمع اذن الحیب فی معراج القدس ثمّ اذن الروح فی سموات الأمر ثمّ اذن الکلیم علی طور العزّ عن شجرة الله التّاطق العزیز الحکیم و من دونهما قد ظهر هذا الغلام بسلطنة الّتی علت علی الممکنات و یشهد بذلك السن الکائنات ان انتم من السّامعین ثمّ قل لرؤساء البیان این کتتم حین الّذی اضطربت فیہ انفس العباد و زلّت فیہ الأقدام و غشی الرّعب قلوب الرّاسخین و قام علیّ کلّ العباد من مذاهب شتی و ما استنصرت من احد الا الله الّذی بعثنی و ارسلنی علی العالمین تالله هم كانوا مستوراً خلف قناع النّساء فلما ظهر الأمر بسلطانه اطمأنوا فی انفسهم و خرجوا عن الحجاب فأولّ ما فعلوا عرضوا عن الّذی به ثبت ایمانهم کذلک کان الأمر و انک کنت من الشّاهدین و انک ان لن تصدّقنی بعد الّذی شهدت بعینک یصدّقنی کلّ الأشیاء و عن ورائها لسان الله الصّادق الّامین

ان یا جمال الکبریاء بین الأرض و السّماء غیر اللّحن لأهل الانشاء ثمّ غنّ علی افنان البقاء علی لحن عجمی منبع لیکشف اسرار الأمر فیما رقم من هذا القلم المحکم المتین چه که جمیع ناس بلغات عربیه مطّلع نه و ادراک کلمات پارسیه اسهل است نزد اهل لسان

ای سائل آنچه از اسامی در کتاب الهی از ذکر طوبی و سدره منتهی و شجرة قصوی و ورقه و ثمره و امثال آن مشاهده مینمائی موهوم مدان مقصود از جمیع این اسامی عندالله مؤمن بالله بوده و خواهد بود و مؤمن تا در ظلّ سدره الهیه ساکن از سدره طوبی و علیین عندالله محسوب و بعد از اعراض از سدره نار و سجّین مذکور و در حین ایمان افنان و اغصان و اوراق و اثمار او جمیع از اثبات مشهود و بعد از اعراض جمیع از نفی محسوب میشود و بسا نفسی که در اصیل از ابهی سدره بقا است و در بکور از ادنی شجرة فنا و کذلک بالعکس لو انت من العارفین

مؤمن را در حین اقبال او الی الله جنّتی مشاهده کن با کمال ترین بشأنی که جمیع آنچه در جنّت شنیدهئی در او مشاهده نما از افنان علمیه و اثمار معارف الهیه و انهار بیائیه و ازهار حکمتیه و فوق ذلك الی ان یشاء الله در او موجود و همین نفس بعینه بعد از اعراض نفس هاویه میشود مع آنچه متعلّق باو بوده کذلک یدلّ الله التّور بالظلمة و الظلمة بالتّور لو انتم تفقهون آیا نشنیدهئی که ظهور قبلم در ارض همین حکم جاری فرموده چنانچه میفرماید بر هر ارضی که مؤمن مستقرّ شود از ارض جنّت عندالله مذکور است و اگر مشرک بهمان ارض مستقرّ شود از ارض جحیم محسوب چنانچه الیوم مقرّ عرش ارضی واقع شده که ابداً معروف نبوده ولكن الیوم مبغضین جمال ربّ العالمین خود را از علیین محروم ساخته اند و در قعر سجّین مقرّ گرفته اند و بزعم خود در اعلی مقعد جنّت ساکنند چنانچه ملل قبل هم بهمین اوهام مشغولند اذاً یشّرمهم قلم الأمر بعذاب یوم

عقیم این قوم را لایق آنکه عجلی من دون الله اخذ نمایند و باو ساجد و عاکف شوند چنانچه شده‌اند کجا لایقند بهوای قدس صمدانی طیران نمایند و یا بسماء عزّ الهی راجع شوند چنانچه مشاهده میشود آنکه طبعش گل میل نموده ابداً بگل ملتفت نه کذلک یضرب الله مثلاً لعلّ الناس هم یشعرون آیا نشنیده‌اید که میفرماید بسا شجره اثبات که در ظهور بعد از شجره نفی میشود

باری الیوم هر نفسی که از کلّ آنچه مابین عباد مشهود و مذکور است منقطع نشود و جمیع را چون کفّ طین مشاهده نماید ابداً قادر نه که باین هوا طیران نماید و یا بمقرّر سلطان عزّ تقدیس درآید لازال مؤمن اقلّ از کبریت احمر بوده و خواهد بود و علاوه بر این شمس معانی که از مشرق اصبع رحمانی اشراق نمود این بسی مبرهن و واضح است که ثمره بنفسه لفسه موجود نه بلکه باعانت الهیه از امکانه تراپیه صعود نموده تا باین رتبه ظاهر شده که مقام ثمری باشد و آن مقتدری که او را باین مقام فایز نمود بهمان قدرت قادر است که او و صد هزار امثال و اشباح را در اقلّ من آن از اعلیٰ مقرّر بقا بادی مقعد فنا راجع فرماید و هم چنین بالعکس و این از سنن او بوده و خواهد بود چه که قدرت محیطه و قضایای محتومه آن سلطان احدیه لازال بر کلّ شیء نافذ بوده و اقلّ من آن از ظهورات قدرت خود ممنوع نبوده فسبحان الله عمّا یظنون المتوهّمون بسا لآلی اسرار که در اصداف بحار اسم ربّک السّتار مستور بوده و خواهد بود که اظهار آن سبب اعثار اقدام غیر مستقیمه شود

باری الیوم فضلی ظاهر شده که اگر اراده فرماید از کفی از طین کلّ حروفات اوّلیّه و آخریه را مبعوث فرماید قادر است معذلک بسیار حیف است انسان در این ایام که جمال رحمن بتمام فضل ظاهر شده خود را بغیر او مشغول نماید دع کلّ من فی السّموات و الأرض لأهلها ثمّ ادخل فی غمرات هذا البحر الّذی لن یوجد فیہ الا لآلی ذکر اسم ربّک العلیّ المقنن العظیم اینست بدایع ظهورات شمس امر رحمن که از افق اصبع ملیک امکان اشراق فرموده فطوبی للعاملین و من دون ذلک ان ربّک لغنیّ عن العالمین ای بسا نفوسی که الیوم در ابجر نار مستغرقند و مستشعر نیستند بلکه خود را از اهل جنّت میدانند چنانچه امم قبل هم باین ظنون مسرورند قسم بآفتاب عزّ قدس تجرید که این ظهور اعظم از آن است که بدلیل محتاج باشد و یا بیرهان منوط گردد قل انّ دلیلّه ظهوره و حجّته نفسه و وجوده اثباته و برهانه قیامه بین السّموات و الأرض فی ایام الّتی فیها اضطربت کلّ من فی ملکوت الأمر و الخلق اجمعین و ان لن تقدرنّ ان تعرفنه بما فضلنا لکم فاعرفوه بما نزل من عنده و کذلک قدر لکم فضلاً من عنده و انه لهو الفضّال القدیم قلم اعلیٰ میفرماید ای علیّ یکبار بطور تقدیس قدم گذار و بقلب فارغ و لسان طاهر ربّ ارنی گو تا لازال از مکمن قدس بی‌زوال انظر ترانی بشنوی و بلقاء جمال بی‌مثال حضرت ذو الجلال فایز گردی یعنی لقای مظهر نفس او که بیک تجلیّ از تجلیّات انوار فضلش یتغنی اشجار الوجود من الغیب و الشّهود بما نطقت سدره الطور

این چنین احاطه فرموده فضل سلطان یفعل ما یشاء ولكنّ الناس هم فی وهم عظیم و حجاب غلیظ و غفله مبین اینست شأن این ناس که لایزال بقول حقّ افتخار مینمایند و از نفس او معرض مثلاً حجر را طواف میکنند و از اماکن بعیده طیّ سبهای صعبه مینمایند و از جان و مال میگذرند تا بزبارتش فایز شوند و لکن از سلطان مقتدری که بقول او صد هزار امثال این حجر خلق میشود غافل بلکه معرضند چنانچه ملاحظه شد در سنه ستین و هم‌چنین در این ایام بصر منیر را بصد هزار حجیات وهمیه و سبحات نفسیه مستور مینمایند و بعد فریاد برآرند که آفتاب جهانتاب عزّ صمدانی طالع نشده و اگر هم ادراک نمایند سؤال نموده که فلان نجم چگونه میشود نورش محو گردد و یا زایل شود دیگر غافل از اینکه بوجود شمس یمحو نوره چنانچه مشاهده میشود که در ایام انوار نجوم محو و لایظهرند باری عنقریب ید قدرت محیطه الهیه نفوسی چند خلق فرماید که جمیع احجاب را خرق نمایند و بی ستر و حجاب بمکمن ربّ الأرباب درآیند و در سبیل محبوب از هیچ آبی مخمود نشوند و از هیچ ناری جزع نمایند غیر معبود را مفقود شمزند و ماسوای مقصود را معدوم مشاهده نمایند و در کلّ اوان اهل امکان را

بسلاسل بیان برضوان قدس رحمن کشند قسم بآفتاب معانی که انوار این نفوس اهل ملاً اعلی را مستتیر نماید چنانچه شمس اهل ارض را

ان یا علیّ دع ما عندک و خذ ما یأمرک به الله و انّ هذا لیغنیک عن العالمین و من دونه لایسمن و لایغنی بوده و خواهد بود تمسک بالعروة الوثقی و دع ما یأمرک به الهوی تالله الحقّ انّ هذا لحبل المحکم الّذی ظهر بین الأرض و السّمآء فمن تمسک به فقد نجا و من اعرض فقد هلک باری الیوم هر نفسی حقّ منیع را بدون او تعالی بخواهد عارف شود و یا ادراک نماید مثل آن است که از اکنه طلب ارائه سبیل نماید و هذا لم یکن ابدأً دلیله آیاته و سلطانه اثباته ای علیّ بلسان بدیع پارسی کلمات ربّانی را اصغاً نما و اگر تو نشنوی البتّه قدرت محیطه الهیه انفسی بدعاً خلق فرماید که بشنوند ندای او را و بر نصر امرش قیام نمایند لیس هذا علی الله بعزیز و اگر از شمال وهم ییمین یقین راجع شدی و از کوثر عرفان جمال رحمن که در رضوان معانی جاری شده مرزوق گشتی بگو ای اهل بیان بکدام دین متدیّید و بر کدام صراط قائم اگر بگویند بنقطه بیان روح ما سواه فداه بگو بچه حجّت و دلیل بان سلطان سبیل موقن شده‌اید و معترف گشته‌اید اگر بگویند او را بنفسه شناخته‌ایم بگو هذا کذب صراح چه که الی حین بنفس خود عارف نشده‌اید تا چه رسد بنفس الله القائمه علی کلّ شیء و اگر هم این قول از این نفوس مسموع آید چرا بنفس الله الظّاهره که چون شمس مشرق است مذعن نشده‌اند و اگر بگویند آیات منزله مؤمن شده‌ایم چرا باین آیات که بمثابه غیث هاطل از سماء غیب در کلّ حین نازل است کافر شده‌اند قل ا تؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض فویل لکم یا معشر الظّالمین

و من دون این دو مقام ظهورات قدرتیّه و شئونات الوهیّه که عالم را احاطه نموده بشأنی که برای نفسی مجال اعراض نمانده الاّ بان یكون معرضاً بکله عن الله و انبیائه و اصفیائه و اودائه قریب بیست سنه میشود که این عبد آئی بر بستر راحت نیاسوده و در کلّ حین در ارتفاع امر الله بنفسه کوشیده قسم بسطان لایعرف که از اوّل ابداع تا حال چنین قدرتی ظاهر نشده که نفسی وحده اعلام قدرت بر اقدان عظمت مرتفع نماید و معذلک این مشرکین بر جمال مبین ربّ العالمین وارد آورده‌اند آنچه را که الآن روح الامین و هیاکل علیّین نوحه و ندبه مینمایند و اگر میگویند این آیات بدیعه از فطرت الهیه نازل نشده چنانچه مشرکین قبل در احیان ظهورات شمس حقیقت این سخن را گفته‌اند بگو الواح منزله که از سحاب عزّ ربّ العالمین در سنه ستین نازل شده موجود و این آیات بدیعه که از سماء قدس ابهی نازل شده حاضر و مشهود هر دو را نزد عدّه‌ئی از اهل قلوب صافیه و ابصار حدیده و انفس زکیّه و آذان واعیه تلاوت مینمائیم تا نعمات الله و روایح قدسش از قمیص کلمات بدیعی استشمام شود تالله الحقّ برایحه کلمه من تلك الکلمات لتهبّ رایحه الله المهیمن القیوم ولكن کلّ ناس بزکام مبتلا گشته‌اند و هم لا یجدون ابدأً الاّ من شاء ربّک العزیز المحبوب

اگرچه اعراض معرضین و افترای مفترین بمقامی رسیده که قلم و بیان هر دو از ذکر بازمانده و معذلک انا نطعم العباد من مائدة العلمیه الطریقه الأبدیه القدمیه الالهیه لوجه الله و ما نرید منهم جزاء و لا شکورا فوالذی نطق فی صدری که هیچ یک از ملل قبل بحجبات اهل بیان مشاهده نمیشوند چه که در جمیع کتب قبل ذکر ظهورات احدیه بتلویح ذکر شده مثلاً در توریّه در بعضی از مواضع ذکر شده که اگر نفسی بیاید و دعوی نبوت کند کاذب است چه که الهی جز اله موسی نبوده و رسولی جز من مبعوث نخواهد شد و احکام الهی جز ما نزل فی التّوریّه نخواهد آمد و در یک موضع بتلویح اشاره بظهور بعد فرموده و بشأنی بحجب و استار ذکر شده که اکثری از عباد از عرفانش عاجزند حال در این صورت اگر امتّ او از مشارق احدیه و مظاهر الهیه محتجب مانند فی الجملة عذری در دست دارند که بان متعذّر شوند که معضلات کلمات الهی را ادراک ننمودیم لذا از منبع کوثر عرفان جمال رحمن محروم ماندیم

و همچنین در انجیل روح القدس بنغماتی در علایم ظهور تغیی و تکلم فرموده که ادراک آن هر نفسی را ممکن نه الا المنقطعین چه که برموزات خفیّه و اشارات دقیقه بیان شده چنانچه همان عبارات از قلم عزّ باقیه در رسایل فارسیّه مسطور گشت فانظروا الیها لعلّ تجدون در این صورت این طایفه هم اگر متعذّر شوند بآنکه عقول و ادراک ما قاصر بود از عرفان این کلمات مرموزة معضله شاید که بعضی از عباد پذیرند و همچنین در فرقان که همه شما دیده‌اید که در علایم ظهور بعد بچه شأن و بیان از سماء سبحان نازل شده مثلاً از جمله هل ينظرون الا ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام و همچنین یوم تأتي السماء بدخان مبین و همچنین انفطار سماء و انشقاق ارض و اندکاک جبال و انسجار بحار و اقامه اموات از قبور و دمیدن در صور و اشراق شمس عن جهة الغرب و ارتفاع صیحة بین السموات و الارض و امثال این کلمات که در کتاب الله مذکور است و همچنین از ذکر خاتم النبیین ص که اصرح کلمات فرقانیه است با این عبارات صعبه مستصعبه و اشارات دقیقه خفیّه اگر عباد از شریعه ربّ الایجاد و عرفان نفس او فی المعاد محروم مانند میتوان گفت که ادراک بیانات الهیه نموده‌اند و از معانی کلمات ربّانیه غافل شده‌اند چه که بفهم عباد نزدیک نبوده اگرچه جمیع این معاذیر در حین ظهور غیر مقبول بوده و خواهد بود چه که در هر ظهور بنفس ظهور و بما یظهر من عنده حجّت بر کلّ من فی السموات و الارض بالغ میشود و بر هر نفسی لازم است که مرآت قلب را از کلّ آنچه در دست ناس بوده طاهر نماید و بعد از تطهیر و اقبال البتّه انوار شمس مجلّی بر قلبش تجلّی فرماید و اگر حجّت الهی در احیان ظهور بالغ نباشد تکلیف از کلّ ساقط میگردد مثلاً در اهل فرقان ملاحظه نما که هر نفسی که قلب را از اشارات کلماتیه مطهر نمود بعرفان نقطه بیان فایز نشد چه که ذکر ختمیت که در کتاب مذکور است از کلمات محکمه فرقان بوده با اثبات این کلمه و تحقّق معنی ظاهر آن در قلب هرگز اقرار ننماید باینکه نبیّ از اوّل لا اوّل بوده و الی آخر لا آخر خواهد آمد چنانچه در بیان مذکور است طهروا قلوبکم عما شهدت لتشهدوا ما لا شهد احد من العالمین در حین ظهور باید چشم از کلّ برداشت و بطرف الله ناظر شد که من دون ذلك لن یفوز احد بالله العلیّ العظیم ای بندگان هوی بشنوید نغمات قدس بقا را و بمقرّ اعرفوا الله بالله بشتابید و از دوش منقطع شوید این بیانات انبیا که در علامات ظهور فرموده‌اند

و اما نقطه بیان روح من فی لجاج الاسماء فداه جمیع این بیانات را مرتفع فرموده و حجابات را بالمره خرق نموده و جمیع این کلمات معضله را بنفس ظهور و ما یظهر من عنده تمام نموده‌اند و معنی فرموده‌اند و بشأنی ذکر این ظهور عزّ احدیه را فرموده که برای احدی مجال توقّف نمانده تا چه رسد باعراض و جمیع بیان و ما نزل فیهِ را منوط بعرفان آن شمس عزّ باقیه فرموده و میفرمایند که مباد در حین ظهور به بیان از منزل آن محتجب مانند و بکلمات آن تمسک بسته از سلطان احدیه محروم مانید و مخصوص میفرمایند ای حروفات و مرا یا شما بقول من حجّت شده‌اید مبادا در حین ظهور بر جمال مختار استکبار نمائید و با آنکه در مستغاث اشراق شمس حقیقت را باسم من یظهر عزّ اسمہ وعده فرموده‌اند مع ذلك میفرمایند که اگر در ساعت دیگر ظاهر شود احدی را نمیرسد که لم او بم بگوید چه که آن سلطان امکان لم یزل مختار بوده و خواهد بود و اگر احدی بغیر آنچه ذکر شده قائل شود حقّ جلّ ذکرة را مختار ندانسته پناه میبریم بحقّ از چنین توهّمات باطله و جمیع حدود و حجب و اشاره را از این مقام برداشته‌اند و آن جمال قدم ازلاً و ابداً مقدّس از حدود و اشاره دون خود بوده و احدی بر کیفیت ظهور اطلاع نداشته و ندارد لن یحیط بعلمه احد و انه بکلّ شیء علیم و میفرمایند من اوّل ما یطلع شمس البهّاء الی ان یغرب خیر فی کتاب الله عن کلّ اللیل ان انتم تدرکون ما خلق الله من شیء الا لیومئذ اذ کلّ للقاء الله ثم رضائه یعملون و در این مقام میفرمایند و لقد قرب الزوال و انکم انتم ذلک الیوم لا تعرفون و من یکن لقائه ذات لقائی لا ترضوا له ما لا یرضی نفس لنفس الی آخر قوله عزّ و جلّ

ای سمع امکان صاحب سمعی مشهود نه تو بشنو کلمات بالغه ربّانیّه را که تصریحاً من غیر تأویل اخبار فرموده در آن ایام که شمس طالع است و نزدیک است در وسط زوال اشراق فرماید و لکن شما ای ملاً بیان آن یوم عارف بآن جمال سبحان نخواهید شد و تصریح باین اسم هم فرموده‌اند بقوله عزّ و جلّ من أوّل ما تطلع شمس البهّاء الی ان یغرب خیر فی کتاب اللّهِ الی آخر بیانه جلّ و عزّ که احدی شبهه ننماید و بدون ما قضی اللّهِ تفسیر ننماید مع ذلک کلّ بحجبات نفس و هوی از ادراک شمس بها محتجب مانده‌اند و به ما امرهم الشّیطان متمسک و کاش باحتجاب کفایت مینمودند بلکه بعضی بتحریف این کلمات مظهر اسماء و صفات مشغول شده‌اند و این ظلمی است که در ابداع فوق آن ظاهر نشده فویل للظّالمین من عذاب یوم عظیم و بعد از ظهور این شمس عزّ صمدانی بعضی از مرایا توهم نموده‌اند و رتبه شمسی ادعا نموده‌اند و لکن غافل از اینکه در بیان فارسی نصّ فرموده‌اند که اگر مرآت ادعای شمسی نماید نزد شمس ظاهر است که شبح او است که او میگوید و هم‌چنین میفرماید مرایا بنفسها شیئیّت ندارند و در مقام دیگر میفرماید

قل ان یا شمس المرایا انتم الی شمس الحقیقه تنظرون و انّ قیامکم بها لو انتم تتبصرون کلّمک کحیتان بالماء فی البحر تتحرّکون و تحتجبون عن الماء و تسألون عمّا انتم به قائمون حال ملاحظه نمائید که بشمس مرایا که مرایای اولیّه‌اند میفرماید که شما بشمس حقیقت ناظر باشید چه که وجود و ظهور شما بعنایت او بوده و خواهد بود و میفرمایند شمس مرایا مثل حیتان در آبد که در بحر حرکت میکنند و لکن از بحر و ماء محتجبند چنانچه الیوم ملاحظه میشود که مرآت قوم در بحر آیات حرکت مینماید چنانچه آیات عزّ صمدانی که از ظهور قلم نازل شده اثبات خود مینماید و حرکت و اظهار شأن او از آیات اللّهِ بوده و مع ذلک از جوهر آیات و منزل آن در این ایام بالمرّه محتجب مانده در بحر حرکت مینماید و از سلطان بحر غافل و این بیان در رتبه شموس مرایا از ملکوت بقا نازل تا چه رسد بمرایائی که در تحت این شمس واقعند و هم‌چنین میفرماید فانّ یوم ظهوره اعلی الخلق مثل ادناه و انّ اقربکم من یؤمن به و لا انساب بینکم و لا افتخار الاّ بایمانکم به اینست که الیوم مشاهده میشود که اعلاّی خلق از ادنی بین یدی اللّهِ مذکور چه قدر از مظاهر علیین که بسجّین راجع شده‌اند و چه مقدار از مطالع لا که بمقرّ مطهر الاّ وارد شده

و هم‌چنین بجناب آقا سیّد جواد میفرماید لأشکونّ الیک ان یا مرآة جودی عن کلّ المرایا کلّ بألوانهم الیّ لینظرون ملاحظه نمائید که از مرایا کلّها شکایت میفرمایند و لکن هذا الجمال یشکو حینئذ عن الذی اشتهر بالمرآة لانه ینظر الیّ بما عنده لا بما عندی باری الیوم اگر جمیع مرایا باسم الوهیّت و ربویّت و فوق آن بنفس اللّهِ و ظهور اللّهِ و یا ذات اللّهِ در بیان موسوم باشند کفایت مینماید مادام که باین ظهور قدس ربّانی و بطون غیب صمدانی موقن نشوند جمیع معدوم صرف و مفقود بحت عنداللّهِ محسوبند چنانچه در ابتدای این الواح من قلم اللّهِ ثبت شده که فرموده ایّاک ایّاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیّه فانّ ذلک الواحد خلق عنده و ایّاک ایّاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان فانّها کلمات نفسه فی هیکل ظهوره من قبل تحذیر میفرماید که در حین ظهور مباد بواحد بیان از مظهر امر محتجب مانی و این واحد نفوسی بوده‌اند که بعد از نقطه بیان احدی بر آن نفوس مقدّم نبوده مع ذلک میفرماید که باین نفوس از حقّ محتجب نمائید و از این بیان مفهوم میشود که در ظهور بعد بعضی از این حروفات باید موجود باشند و میفرماید که بآنچه در بیان نازل شده از حقّ محتجب نمائید

حال انصاف دهید ای اهل بیان با این بیان اصرح اتمّ کسی میتواند الیوم معارضه نماید با نفس ظهور که فلان در بیان باسم اللّهِ مذکور است چگونه میشود الیوم از مقام خود سلب شود لا فوالذی آید الرّوح بنفسی چه که این اسامی و اذکار و توصیف بر فرض تسلیم کلّ کلماتی است که در بیان مسطور است و از جمله وصایای سلطان لایزالی اینست که بآنچه در بیان نازل شده از ظهور اللّهِ محتجب نشوید و علاوه بر این قسّم بشمس عزّ صمدانی که الیوم از افق قدس ربّانی اشراق فرموده که ذکر آن سلطان قدم خلق بیان را باسم ربویّت و یا عبودیّت هر دو در آن ساحت یکسان است و در سنگ که جماد است و

حروف ثلاثه آن سه اسم اعظم الهی را ذکر فرموده‌اند و متبّه نموده عباد را که در ملاحظه آن باین اسماء ناظر باشند تا در مصنوع آیات صانع مشاهده شود و مقتدری که این مراتب را بحجر عنایت فرموده اگر اخذ نماید لایق است نفسی را که اعتراض نماید تالله لن يعترض احد على امر الله الا كل معتد ائيم اگر ناس از بعث اسماء مطلع می‌بودند هرگز بسطان یفعل ما یشاء در هیچ امری اعتراض نمی‌مودند اینست که بعضی از ناس اسماً مبعوث میشوند و در ملکوت اسماء معروف و لکن کینونشان ابداً از سجین نفس و هوی عروج نموده لحکمة لا يعلمها الا الله و رب شهرة لا اصل لها و بعضی بکینونت مبعوث شده من دون اسم چنانچه حکایت خضر را استماع نموده که احدی در آن زمان بر علو مقام او مطلع نه الا الله چنانچه امرش از موسی مع علو مقامه و سمو قدره مستور بوده و بعد از حضور در خدمتش بخطاب انک لن تستطع معی صبراً مخاطب شده و اگرچه در کتاب باسم خضر مذکور شده و لکن ما عرفه احد الا الله و عندنا علمه فی کتاب مبین و بعضی بکینونت و ذات و نفس و روح و اسم مبعوث میشوند اذاً فاشهد و قل سبحان الله احسن المبدعين و اگر مراتب بعث بتمامه ذکر شود ملاحظه میشد که این مفتخرین باسماء در چه مقام و رتبه مذکورند و لکن امسکنا القلم الی ان یشاء الله و انه مبین کل امر فی کتاب مبین و دیگر آنکه کلّ اشياء مکمن اسماء الهیه و مخزن اسرار صنعیه بوده و هستند و در هر کوری از هر شیء ظاهر می‌فرماید آنچه را اراده فرماید و اخذ میکند آنچه را بخواهد العجب کلّ العجب الیوم که جمال قدم و شمس اسم اعظم در قطب زوال مشرق و مستضیء شده مع ذلک ناس باسمی از اسماء از انوار جمال و عرفان طلعت بی‌مثال ذو الجلال محروم گشته‌اند

قل تالله الحق بارادة من قلمه خلقت بحور الأسماء و ملکوتها ان اتم من العارفين و لو يأخذ الیوم کفاً من التراب و یبعث منه اسم ما کان و ما یكون لیقدر و انه لهو السلطان الملك المقتدر العزیز القدير تالله اذاً یکی نفسی و بما ورد علی عیون النبیین و المرسلین فی الرقیق الأعلى و ینوحن فی انفسهم و یصیحن فی کینوناتهم و لکنّ الناس هم فی غفلة و وهم عظیم و بشأنی اهل بیان تنزل نموده‌اند که لسان رحمن بذکر امثال این کلمات مشغول شده و مع ذلک از او نمی‌پذیرند اینست شأن این قوم و الیوم هر نفسی که از ملکوت اسماء ارتقا نجوید ابداً باین فیض اعظم فایز نشود اینست که نقطه بیان می‌فرماید که نطفه ظهور بعد اقوی از جمیع اهل بیان بوده و خواهد بود اذاً تفکروا فی ذلک یا اولی الألباب فوالدی قام بنفسه که اگر عباد در همین کلمه تأمل نمایند خود را مستغنی از دون الله مشاهده نمایند و در اثبات این امر بدیع بجواب و سؤال محتاج نخواهند بود و الله یقول الحق و لکنّ الناس لا یسمعون و هم چنین می‌فرماید قوله عزّ ذکره فانّ مثله جلّ ذکره کمثل الشمس لو یقابله الی ما لا نهاية مرایا کلهنّ لیستعکسنّ عن تجلّی الشمس فی حدّهم و ان لن یقابلهما من احد فیطلع الشمس و یغرب و الحجاب للمرایا

حال ملاحظه نمائید که از این بیان قدس ربّانی مستفاد میشود که ممکن است شمس طالع شود و غروب نماید و مرایا در حجاب باشند مع ذلک میتوان گفت بعد از اشراق شمس الشمس الّتی یطوفنّ فی حولها شمس لا یعلم عدتهنّ احد الا نفس الله العالم العلیم که مرآت چگونه میشود از انوار شمس و تجلّی آن ممنوع و محروم شود و حال آنکه مسلم است که وجود مرایا بنفسه بنفسه نبوده بلکه بوجود شمس قایم و منیرند چنانچه الیوم اگر تمام مرایای ممکنات بشمس عزّ صمدانی مقابل شوند در جمیع انوار شمس ظاهر و مشهود و بمجرد انحراف جمیع معدوم و مفقود بوده و خواهند بود مشاهده در مرآت ظاهره نمائید تا در مقابل شمس قائم است آثار تجلّی در او ظاهر و بعد از انحراف آن آثار محو بوده و خواهد بود چنانچه مشهود است

و هم چنین می‌فرماید او است آن سلطان مقتدری که اگر بحرکت بیاید لسان قدسش خلق می‌فرماید بقولی آنچه بخواهد و اراده فرماید از نبیّ و ولیّ و صدیق حال لایق است از مقتدری که بقول او نبیّ و ولیّ خلق میشوند اعراض نمایند و باسمی از اسماء و یا بذکری از اذکار و یا بمرآتی از مرایا تمسک جویند ان هذا الا لظلم عظیم تالله الحق امری را مرتکب شده‌اند که

احدی ارتکاب ننموده چه که بعد از ظهور شمس در قطب زوال مجال توقّف برای نفسی نه بلی اگر بنفس او عارف نباشند و از عرفان آن جمال قدم بنفسه لفسه خود را عاجز مشاهده نمایند حجّت و دلیل طلب نمایند همان حجّت و دلیلی که ایمان کلّ عباد باو محقق و ثابت بوده و اگر از بحور جود و فضل خود ظاهر فرمود دیگر که قادر است که توقّف نماید مگر آنکه بالمرّه از حقّ اعراض نماید و در سجّین قهر و هاویّه نفی و جحیم اعراض مقررّ یابد چنانچه اکثر از نفوسی که الیوم خود را بر رفرق ایمان و عرش ایقان متکی و مستوی میدانند بالمرّه از حقّ اعراض نموده و در بحر کفر مستغرق و در کلّ حین بعداب بدیع معذبند ولکن من غیر شعور و ایکاش باعراض و انکار کفایت مینمودند لا فوالذی انطقنی بثناء نفسه که ابدأ کفایت نخواهند نمود چنانچه نفس الّتی ربّیناه فی مذ الایام و علّمناه فی کلّ الأحیان کلمات الرّحمن کما یعلّمون اهل الهند طیورهم قام علیّ و حارب بنفسی و اعرض عن جمالی و جادل بآیات اللّهِ المهیمن القیوم و باین کفایت ننموده بر قطع سدره الوهیّه ایستاد فلما دمره اللّهِ و ظهر ما فی قلبه اذا قام علی المکر بشأن لن یقدر احد ان یحصیه الا اللّهِ الملك العزیز القدیر و مفترباتی جعل نموده و انتشار داده که قلم عاجز است از ذکرش و شقاوتی که از اوّل دنیا الی حین ظاهر شده بنفس اللّهِ القائمه علی کلّ من فی السّموات و الأرض نسبت داده و معذلک در مقررّ خود ساکن و مستریح است چه که از حمقای ناس مطمئن است که کلّ در سیل وهم سالکند و در بحر تقلید سابع فوالذی نفسی بیده که اگر اقلّ من ان یحصی ناس را بابصر مشاهده مینمود باین مزخرفات ارتکاب نمینمود ولکن غافل از اینکه عنقریب از خلف استار عصمت الهی هیاکلی ظاهر شوند که ببصر الهی حقّ را از باطل و شمس را از ظلّ فرق گذارند و بهیچ بندی از صراط مستقیم ممنوع نشوند و بهیچ سدی از نبأ عظیم محروم نگردند فیما لیت من ذی بصر لیظنّ الی کلماتهم الّتی یحکی عن انفسهم و ذواتهم لیعرفهم و یكون من العارفين قسم بسطان اعظم که اگر نفسی در کلمات معرضین ببصر حدید ملاحظه نماید شأن و رتبه و مقام این انفس وهمیه را ادراک مینماید

و الیوم رؤسای بیان بهمان ادله که پستترین اهل فرقان بر حقیّت خود استدلال مینموده‌اند بهمان دلایل استدلال نموده و مینمایند من حیث لا یشعرون مثلاً حکم وصایت را که ظهور قبلم بالمرّه از کتاب محو نموده چنانچه جمیع مطلقند که جز حروفات و مرایا در بیان از قلم رحمن نازل نشده و مرایا را هم محدود نفرموده‌اند چنانچه در دعوات میفرمایند الهی در کلّ حین بفرست مرایای ممتنع و بلوریات صافیه لیحکین عنک و یدلّن منک و در جمیع الواح من قبل اللّهِ این کلمات نازل من یشاء فلینظر الیها و یكون من العارفين حال بمثل امت فرقان که خاتم النبیین درست نموده و از مرسل و مبعث آن محتجب مانده‌اند این اصحاب هم اراده نموده خاتم الوّیین برای نفس خود ثابت نمایند چنانچه مشهود شد و نفسی را که بقول او صد هزار ولیّ خلق شده و میشود در بئر بغضا انداخته‌اند و در کلّ حین احجار ظنون از کلّ جهات بر وجود مبارکش میاندازند و در نفس خود صیحه میزنند و دعوی مظلومیّت نموده که شاید غلّ اللّهِ در انفس ضعیفه القا نمایند اینست شأن مرایا که ظاهر شده قل الیوم لو یحکم اللّهِ لاسم الذی یكون ابغض الأسماء عند النّاس بانه ربّ لکم او بالعکس لیس لأحد ان یقول لم او بم لأنه جلّ و عزّ یحکم ما یرید و لا یسأل عمّا اراد و انه لهو المقتدر القدیر

و در این ایام رسالتی در ردّ حقّ بانامل شرکیّه نوشته و ارسال داشته‌اند قسم بافتاب معانی که مثل اطفال بکلمات مزخرفه بی معنی تکلم نموده‌اند بل احقر لو اتمتعون حال کتب و رسائل این فته را با آنچه از خدام این بیت ظاهر شده میزان نمائید و خود انصاف دهید که شاید الیوم از فیض بحر معانی که جمیع ممکنات را احاطه نموده محروم نمایند و حال حقّ بشأنی تنزل نموده که از اطراف متتابعاً از مسائل فرقاتیه سؤال مینمایند و باید جواب مرقوم دارد مثلاً نفسی مرآت را یاقوت فرض گرفته و بعد سؤال نموده که یاقوت قبل از بلوغ رتبه او باین مقام میشود تغییر نماید و بعد از بلوغ چگونه تغییر مینماید یعنی مرآت قبل از وصول باین مقام مرآتیت ممکن بوده تبدیل شود و یا تغییر نماید ولکن بعد از بلوغ باین مقام چگونه تنزل مینماید چنانچه اکثری باین مطالب بدیهیه الیوم از سلطان احدیه محروم مانده‌اند

اولاً بگو ای سائل نسأل الله بأن يوفقك و يؤيدك بشأن تعرف كل شيء في مقامه و تقطع عن كل الاشارات و لن تشهد في الملك الا تجلى انوار التي احاطت العالمين و يمحو عن قلبك كل الأذكار و تقوم على ثناء ربك العزيز المختار لأن في مثل ذلك اليوم لا ينبغي لأحد ان يلتفت الى شيء عما خلق بين السموات و الأرضين هل ينبغي لنفس بعد اشراق الشمس في قطب الزوال ان يشتغل بذكر التَّجْوِم او يسأل عن السَّراج ولو يكون سراجاً منيراً لا فوجمالي المشرق المقدس العزيز المنير دع كل الأذكار عن ورائك ثم تمسك بهذا الذكر الذي ظهر بالحق و ينطق في كل شيء بأنه لا اله الا انا العزيز العليم و اگر موفق بآنچه در این آیات منزله از سماء احدیه نازل شده نشدی و بجواب مسئله خود ناظر باشی بشنو نداء ابهی را از افق عزّ اعلی و اولاً بدان که کلّ شیء بکلّ شیء تبدیل شده و میشود و علم ذلك فی کتاب ربّک الذی لا یضلّ و لا ینسی و ثانیاً اگر از تو سؤال شود که حقّ قادر است بر تبدیل یاقوت یا نه جواب چه خواهی گفت

باری عجز لازال شأن خلق بوده و حقّ منیع در قطب اقتدار قائم بحرفی قادر است که جمیع من فی الأرض را قطعهئی از یاقوت رطبه حمرأ فرماید و بحرفی کلّ را بحجر راجع نماید فعالی عما اتم ظننتم فی قدرته و تطنون و از این مقام گذشته یاقوت را در نار بگذار و بعد ملاحظه کن که چه میشود تا بر تبدیل کلّ شیء الا الله موقن شوی و هم چنین یاقوت قلب که در نار نفس و هوی مبتلا شد البته از لطافت و لون و صفای خود محروم ماند و ایوم بسی از قطعات یاقوت که بحجر راجع شده و خود شاعر نیستند و كذلك بالعکس لو انتم من العارفين در یاقوت انواع متعدده و الوان مختلفه مشهود و جمیع الوان آن در نار تغییر مینماید مگر دو قسم که به بهرمانی و رمائی مشهورند و این دو هم اگرچه بنار شدیده در ایام عدیده تغییر مینماید و لکن از وراى حجاب اگر در نار متوسطه بمانند ضربی مشهود نه و بعضی بر آند که نار بر لون این دو قسم بیفزاید و اما اگر نار الهی که در علم مکتوم ربّانی بکبریت احمر معروفست بر یاقوت القا گردد فی الحین تکلیس شود چون سایر اجساد انما النار یصلح کلّ مفسد و یفسد کلّ مصلح تزیید الصّالح صلاحاً و الفاسد فساداً هر نفسی که از علم الهی مطلع شده آنچه ذکر شد ادراک مینماید و من دونه لیس لأحد نصیب الا بأمر من لدن مقتدر قدیر

باری ای سائل در جمیع ما سوی الله و نفس ظهور تغییر و تبدیل مشهود است خلقنا الأشياء من التراب و نعیدنها الیه و نبعث منه حیاً ذلك وعد من لدنا فسوف نوفی بما وعدناکم به و انا خیر الموفین

ای قوم ندای طیر بقا را از رضوان اعلی بشنوید و ریحی الطف ارقّ اصفی از انامل قدس بها بنوشید و از کلّ ما سوی الله غنی و بی نیاز شوید تا بحور علم و حکمت ربّانی از قلب و لسان جاری شود و از امثال این مسائل فارغ و مقدس گردید زینهار قلب را که ودیعه جمال مختار است بآلایش کلمات فجّار و شبهات اشرار میلائید چه که ایوم بکلّ حیل و مکر ظاهر شده اند و بهر نحو که ممکن شود القای شبهه در قلوب مینمایند و از همه این بیانات گذشته اگر در عالم شیئی یافت شود که تبدیل نشود و تغییر نیابد این چه دخلی بمطلب این قوم دارد مثلاً یاقوت بزعم این قوم اگر تغییر نیابد چه مناسبت دارد بآنکه مقبل نمیشود که معرض شود و یا موحد مشرک و مؤمن کافر در بعضی اشیاء ملیک اسماء امکان تغییر گذاشته و در بعضی نگذاشته مثلاً نحاس امکان دارد ذهب شود و لکن تراب بالفعل امکان ذهیبیت در او موجود نه و این مطلب را چون اهل علم از قبل ذکر نموده اند این عبد دوست نداشته که مفصل ذکر نماید و لکن در انسان امکان علم و جهل و اقبال و اعراض و ایمان و کفر موجود و مشهود است و اگر مقصود سائل از ذکر ذهب و یاقوت در رتبه جماد بوده این از مقصود او بغایت دور است چه اگر هم بالفرض ذهب نحاس نشود و یاقوت رماد از این نمیتوان در سایر مصنوعات صانع قیاس نمود و این نزد اهل بصر که بمنظر اکبر ناظرند واضح و لایح است و اگر مقصود در رتبه انسان است معلوم بوده که ذهب و یاقوت در رتبه مؤمن ایمانه بالله و عرفانه نفسه بوده و خواهد بود و این بسی واضح است که تبدیل میشود چنانچه بسا از عباد که در اول ظهور جمال رحمن بایمان فایز شده اند و بعد معرض و اگر از عالم وهم متصاعد شوی و قلب را از اشاره قولیه مقدس نمائی تبدیل

کَلَّ شَيْءٍ رَا دَر كَلِّ حِينِ بَكَلِّ شَيْءٍ مَشَاهِدَهُ نَمَائِي وَ مِنْ فَتْحِ لِهَذَا الْبَصْرِ أَنَّهُ مِنْ أَوْلَى الْأَبْصَارِ لَدَى اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْمُخْتَارِ
جوهر بیان طلعت رحمن آنکه امر الله لازال مقدس از ذکر و وصف و تحدید بوده و خواهد بود و هر نفسی باین حجاب
اراده نماید ملیک من فی لجج اللانهایات را ادراک نماید ابداً موقن نخواهد شد بقوت سلطان بقا حجاب اسماء و دون آن و
فوق آن را خرق نمائید و بمدینه اعز ارفع امنع اقدس ابهی وارد شوید که الیوم جز ظلش نار و جز حبش مردود بوده و خواهد بود
و همچنین نفسی از عدد آیه منزله اقتربت الساعة و انشق القمر سؤال نموده بگو ان یا ایها الناظر الی الکلمات عدد را
بگذار و بخود آیه ملاحظه نما و اگر الیوم کَلَّ من فی السموات و الأرض باین آیه مبارکه ناظر شوند و در معانی مستوره آن تفکر
نمایند جمیع را کفایت نماید چه که امروز شمس باطن از افق ظاهر آیه اشراق فرموده و سیفی است قاطع در رد نفوسی که
غیر الله را ولیّ اخذ نموده اند و معنی این آیه تا این ظهور منبع ظاهر نشده چه که در حین ظهور نقطه اولی ولیّی علی زعم ناس
نبوده تا منشق شود بلکه علما بوده اند و تعبیر از علما بنجوم شده و از ولیّ بقمر و از نبیّ بشمس اینست که در این ظهور
شمس از افق الله مشرق و قمر وهم منشق شده اذ قل فتبارک الله اقدر الأقدارین

حال در این آیه منزله تفکر نمائید و انصاف دهید و لا تکنوا من الذینهم یعرفون نعمه الله ثم ینکرون و ایکاش این ناس
باین ولیّ و مرآت که برای خود من دون الله اخذ نموده اند مطلع میشدند قسم بافتاب عز صمدانی که اصل امر که در باره
مرآت شنیده اند بآن نحو نبوده و هر نفسی ادعای علم نماید کذب برتّ البقاء و آنچه نظر بحکمة الله این عبد مذکور داشته
بین الناس اشتها یافته و مقصود از کلمات نقطه اولی جلّ جلاله را احدی ادراک نموده و این عبد اصل امر را از کَلَّ مستور
داشته لحکمة لا یعلمها الا نفسی العلیم الحکیم فوالله فعل بموجده الّذی خلقه بنفخة من عنده ما لا فعل احد فی العالمین و
اگر خلق لوحی از الواح بدیعه که از سماء عز احدیه در این ایام نازل شده ببصر الله ملاحظه نمایند از حق محتجب نیمانند
و ماسوایش را معدوم مشاهده میکنند و موقن میشوند که مادونش غیر مذکور بوده و خواهد بود تا چه رسد بمعرضین و بعضی
الیوم بعصمت بعضی من دون الله قائل شده اند چنانچه اهل فرقان من غیر شعور تکلم مینمودند و مقصود از عصمت را ابداً
ادراک نموده اند حکم عصمت الیوم محقق میشود هر نفسی که بعد از استماع کلمة الله و ندائه بکلمه بلی موقن شد از اهل
عصمت بوده و من دون آن از عصمت خارج چنانچه نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرماید مخاطباً للعظیم فانّ الأمر قد رقت
عن الحدودات انت تصفی عباداً حین ما تجلّی الله لهم بهم قد عرفوا الله بارئهم و ما صبروا فیه و ما شکوا حتّی اجعلنهم مثل
ما جعلت من قبل من الأنبیاء و الأوصیاء و الشّهداء و المقرّین و لعمری لو تحضرن بعدد کَلَّ شَيْءٍ لأجعلنّه و لا ینقص عن
ملک الله قدر شئیء و لا یرید قدر شئیء ولكن ترى ینبغی لتلك الدرّجة العصمة الکبری و لم یکن العصمة بما ترى عند الناس
من احتیاطاتهم فی دینهم لأنهم حین ما سمعوا نداءً أ لست بریکم ما قالوا بلی قد خرجوا و انما العصمة للذینهم حین ما قال الله
أ لست بریکم قالوا بلی و ان الله لم یقل لأحد الا بمظهر نفسه فی کَلَّ ظهور انتهى

و بعد از این بیان که اصرح کَلَّ کلمات من قلم الله نازل شده دیگر که میتواند برای خود عصمت ثابت نماید الا بعد
از تصدیق این امر اعظم افخم الیوم کَلَّ ناس فی ایّ رتبة کان از عصمت خارجند مگر آن نفوسی که باین ظهور قدس
صمدانی موقن شده اند ای عباد بشنوید نداء الله را و آذان فطرت را از استماع کلمات اهل فرقان طاهر نموده تا بیان ابدع
لسان رحمن را ادراک نمائید آخر تفکر نمائید این فته در کدام قول صادق بوده اند هزار و دوپست و شصت سنه بختم ظهورات
قائل بوده و همچنین بکون قائم علی هیکل مخصوص در ارض معینه و همچنین در علائم ظهور که بهزار روایات تمسک بسته
بشأنی که منکرین این اقوال را کافر میدانستند و بعد معلوم شد در ظهور نقطه بیان جلّ ذکره که جمیع مخطی بوده و مظاهر
عز احدیه لم یزل طالع و لایزال مشرق خواهند بود و همچنین در سایر اقوال این هیاکل اضلال ملاحظه کن که کَلَّ توهم بوده و
خواهد بود معبودهم هواهم و مسجودهم اوهامهم ان انتم تعرفون مع آنکه جمیع اهل بیان مشاهده نموده اند که آنچه در دست

این فته بود غیر حقّ بوده معذلک متّصلاً بکلمات اهل فرقان استدلال مینمایند و متکلمند چنانچه تازه این فته بذکر وصایت قبل میخواستند ناس را از فرات قدس الهی و شریعه عزّ صمدانی ممنوع نمایند قسم بجمال الله العلیّ الأبهی که اگر هزار مظهر ظهور در ظهور نقطه بیان موجود بود و در اقرار بر امر ملیک مختار اقلّ من حین اصطبار مینمود از اهل نار عندالله محسوب میشد خرق کنید حجبات وهم را و بسماء عزّ ابهی عروج نمائید و اگر میخواهید حقّ بر جمیع معلوم شود چند نفر از منصفین حاضر شوند در این مدینه و آثار الله و کلماتش را ملاحظه نمایند و هم‌چنین مدّعیان هم در این ارض حاضرند درست استفسار نمایند تا آثار حقّ از دوش مبرهن گردد و بر جمیع محقّق شود که دونه فقرآء لدی بابه و عجزآء عند حضرته و فقداً لدی ظهورات انواره در بیان فارسی لسان الهی فرموده قوله تعالی منتهی جدّ و جهد خود را نموده که در یوم ظهور حقّ از کلمات او بر او احتجاج نگردد که کلّ بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم‌تر از آنچه نازل فرموده از کلّ خلق زیرا که روح کلّ در قبضه او است و در نزد کلّ نیست الاّ شبهی اگر بر حقّ مستقرّ باشند والاّ که لایق ذکر نیست انتهى

این بیان جمال رحمن حال ملاحظه نمائید با اینکه کل را منع فرموده‌اند از احتجاج بآن جوهر وجود و ساذج معبود و صریح فرموده‌اند بکلمات بیان بمنزل آن در ظهور بعد احتجاج نمائید معذلک الیوم مشاهده میشود که کلّ باحتجاج برخاسته‌اند و میگویند فلان را در بیان باسما حسنی موسوم نموده‌اند معذلک چگونه میشود از این مقام تنزل نماید و هم‌چنین میفرماید عزّ ذکره او را شناخته بآیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار خواهی بود انتهى و نظر باین کلمات محکمه الیوم کلّ محتاطین در این امر امانع اقدس در نارند لا شکّ فی ذلک و قوله عزّ ذکره و اگر در مابین خود و خدا توجّه میکنید مثال او است که در افتدۀ شما است باو از او محتجب نگردید و بشناسید کسی را که از برای عرفان او خلق شده‌اید و قوله تعالی

در نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین باو و کتاب او از قبل بظهور او و کتاب او از بعد محتجب میشوند بحیثیتی که نیمماند الاّ مؤمن خالص و او اعزّ از کبریت احمر است انتهى چنانچه الیوم کلّ ممتحن شده‌اند و اکثری از برّیه از سلطان احدیّ اعراض نموده‌اند و میگویند فلان در بیان باسم الله نامیده شده و هم‌چنین بامثال این کلمات از سلطان عزّ لایزال محروم مانده و ملتفت نشده آنچه را عامل شده‌اند و بر فرض تسلیم غافلند از اینکه کلّ اسماء در آن ساحت اقدس در صقع واحدند عطا میفرماید کیف یشاء و اخذ میفرماید کیف یرید قوله تعالی چه که کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کلّ تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند انتهى معذلک بعضی معارضه در قرب ظهور نموده چنانچه ملل قبل کلّ باین معارضات مشغولند قل ویل لکم چه زود تبدیل نموده‌اید نعمت الهی را و بسبب وهم و خطا سالک شده‌اید با آنکه هنوز از ظهور چیزی نگذشته که کلّ بقدم اوّل راجع شده باری حقّ لم یزل مختار بوده و لایزال مختار خواهد بود بهر نحو بخواهد ظاهر میشود و انه لهو المختار و ما سواه مقبوض فی قبضه قدرته المهیمن القیوم

فوالذی نفسی یده لم یکن الیوم ظلم اعظم من ان الذی ینطق فی کلّ شیء بانّی انا الله لا اله الاّ هو اراد ان یشبّه لعباده بانّه یكون مقتدرّاً بان یدلّ اسماً من اسمائه بعد الذی یكون ملکوت الاسماء خاضعة لسلطنته و جبروت الصفات مشفقاً من خشیته و لاهوت العماء منقاداً لحضرته و منجعله بارادته و بدعت بامرهم و یرجع الیه اینست شأن این خلق نابالغ ناقابل مقتدری که کلّ اسماء خلق شده باراده او و کلّ صفات ظاهر شده بسطوان مشیّت او و اهل ملاً اعلی طائفند حول او باید استدلال نماید بر اینکه قادر است از نفسی قمیص اسمی از اسماء را انتزاع فرماید مع آنکه اطلاع بر آن اسم نداشته و ندارند و مرییین در قدرت سلطان یفعل ما یشاء و این ظهور ابدع امانع اعلی ید الله را مغلول دانسته‌اند ولو بلسان اقرار نمایند بذلک یشهد لهم لسان المختار ولو هم ینکرون قوله جلّ ثنائه اذ عند الخلق لم یکن الاّ کلماتاً ما اطلعوا بمرادک فیها و لذا قد احتجبوا یوم ظهورک انتهى اینست که الیوم کلّ بکلمات بیان از منزل آن محتجب مانده‌اند مع آنکه بمراد الله مطلع نبوده و

نخواهند بود چنانچه آن جمال قدم بر رؤسای بیان مرقوم فرموده‌اند که مراد الله را در کلمات او از حرف حیّ که تلقاء وجه بوده سؤال نمائید چه که شما عارف بمراد الله نیستید و حرف حیّ مذکور جناب آقا سید حسین بوده و هو استشهد فی سبیل مولا و فایز نشد نفسی بلقای او تا از معانی کلمات صمدانیه استفسار نماید و مقصود از این بیان که لسان رحمن فرموده آنکه رؤسا بدانند که عارف بر معنی کلمات الهیه نبوده و نیستند و چون ظهور مبین قریب بود لذا سید مذکور بمقرّ اعلی ارتقا جست تفکروا فی ذلک یا اولی الأفكار و قوله جلّ ثنائه و انّ کلّما ذکرک لک فی مقام الاستدلال رشح من طمطمطام الظاهر و ان اردت سرّ الفؤاد بحکم طلعة الباطن لا تشير اليها الاشارة و لا یواربها الحجاب اللانهاية و لا یحتاج احد بذكر دليلها لأنها هو نفس الظهور و تمام البطون فسبحان الله عما یصفون انتهى

جمالی را که میفرماید اشاره را بآن ساحت عزّ احدیه سبیل نه اعزازاً لحضرتّه و اخباراً لصفاء کینونته و لطافة رتبه مع ذلک بعد از آنکه بکلّ ظهورات الهیه و تمام شئونات احدیه شمس جمال خود را از افق قضا ظاهر فرمود از کلّ جهات سهام کین بر جمال مبین ربّ العالمین انداخته و اول من رمائی هو الّذی حفظته تحت جناحین فضلی و ربیناه تحت عبّی و علمناه فی ایامی و هو الّذی قتلنی بسیف الاعراض و سفک دمی و ضیع حرمة الله فی نفسی و انکر آیاتی بعد الّذی کان خاضعاً لحرف منها و خلق بنفحة عنها و جاحد حقّ الله فی حقّی و حارب بنفس الله فی نفسی و افتی علی قتلی فی الظاهر و لمّا امنعه الله بسلطانه و اظهر خفیّات قلبه علی الّذینهم هاجروا فی سبیل الله اذاً قام علی الافتراء و رجع فعله و ظلمه الی نفسی المظلوم اطمیناناً من الّذینهم اتبعوه تالله انفطرت سموات الأمر من فعله و شقت اراضی القدس من ظلمه و قدت ستر حجاب الملکوت من اقواله و بکت سکّان مداين البقاء من اثمه و هو یضحک فی نفسه کأنه ما ارتکب فی الملک شیئاً تالله اذاً یبکی کلّ شیء ولكن انه لا یكوننّ من الشّاعرين فسوف یعلم حین الّذی یأتی الموت و یدور عینتاه من سطوة القهر و یقول هل لی من رجوع لأستغفر عمّا فعلت اذاً یضرب علی فمه طین الهاویة و كذلك قدّر للمستکبرین علی الله المهیمن العزیز القدیر قوله عزّ ثنائه فسبحانک اللهمّ یا الهی ان تقل قد عفوت عن البیان و من فیه فاذاً کلّ فی غفرانک و رضائک و ان تقل لا فأننی انا الّاخذ بأذیال جودک و المستشفع الیک بنفسک انتهى

و شکّی نبوده که ذات قدم تکلم نمینماید مگر بلسان مظهر نفس خود و مشاهده نمائید که در این بیانات چه مقدار خضوع از محبوب امکان ظاهر شده که جمیع بیان و ما فیه را بنعم و لای سلطان بقا در ظهور اخری منوط فرموده‌اند و حال ملیک غیب و شهود بر جمیع مشهود و بشائی ضرّ بر وجود مبارکش وارد شده که اگر جمیع بحور غیب و شهود مداد شوند و کلّ من فی الملک اقلام و جمیع من فی السموات و الأرض راقم البتّه از ذکرش عاجز شوند و ایکاش که از اهل ایمانش می‌شمرند فلعنة الله علی الظالمین و المشرکین و مع ذلک بیان میخوانند و استکتاب مینمایند فرّب تالی بیان و البیان یلعنه و ربّ عامل فیه و العمل بیرأ منه و ربّ ذاکر و الذکر یفرّ منه اعاذنا الله و ایاکم یا ملأ الموحّدين من هؤلاء و شرهم و مکرمهم و خدعهم و هم چنین در مناجات با ملیک اسماء و صفات ذکر مینمایند

فأسألك اللهمّ بغنائک عن کلّ شیء ان تقبلنّ البیان و من فیه فأننی قد سمّیت کلّما قد ظهر منی علی ذلک الاسم و جعلت کلّ ذلک کتاباً ورقاً من اوراق الحدایق الیک ان تقبلنّه یا محبوبی فانّ ذلک من ظهور فضلک و رحمتک و ان تردّنه یا محبوبی فانّ ذلک من ظهور عدلک و غناء ربوبیتک انتهى

مع آنکه جمیع بیان بقول آن کینونت سبحان و طلعت رحمن منوط بوده حال به پست‌ترین خلق او مشغول و از جمالش محروم مانده‌اند فویل لهؤلاء ثمّ ویل لهؤلاء تالله ما یمرنّ هؤلاء علی شیء الا و انه یستعید بالله منه و بیرأ عنه و بلسان سرّه یقول یا ایها المشرک الغافل بأی حجّة آمنت بظهور علیّ قبل نبیل و بأی برهان کفرت بحسین قبل علیّ لا یا ملعون تالله ما آمنت من قبل بأحد من رسل الله و لو آمنت فی عهد ذلک الايمان ما کان ایماناً حقیقیّاً بل کان شبهاً و لو کان علی التحقیق ما کفرت

بالذی به حَقِّق رسالۃ کلِّ رسول و بعث کلِّ نبی و ایمان من فی السَّموات و الأرضین ترجمهٔ این کلمات امع صمدانی بلسان ابداع فارسی خالصاً لوجه الله ذکر میشود که شاید نفوسی از آرایش نفس و هوای پاک شده بسماء عزّ بقا که مقام عرفان نفس رحمن است عروج نمایند و له الأمر یهدی من یشاء الی جماله المقدّس المنیر الیوم هر نفسی که از وجه معبود حقیقی اعراض نماید مرور نمینماید بر هیچ شیئی مگر آنکه بلسان سرّ میگوید ای مشرک بالله بکدام حجّت و برهان بجمال رحمن در ظهور قبل ایمان آورده و بکدام دلیل از ملیک سبیل در این ظهور کافر شده قسم بآفتاب عزّ تقدیس که لم یزل کافر و مشرک بوده و اگر در عهدی اظهار ایمان نموده از روی حقیقت نبوده بلکه شبحی بوده در تو و در این ظهور اخذ شد دام الایمان فی الایمان و رجع الشیطان الی مقرّه فی اسفل الجحیم و اگر ایمانت علی التّحقیق بود کافر نمیشدی بنفسی که باو محقق شد رسالت کلِّ رسل و بعث کلِّ انبیا و ایمان جمیع آنچه در آسمانها و زمینها است ای عباد قدری بقلب طاهر و نظر انصاف در امر الله ملاحظه نمائید که شاید از حرم ربّانی محروم نشوید و از کعبهٔ قدس صمدانی ممنوع نگردید

ای علیّ اگرچه تو سائلی و جواب باسم تو مرقوم میشود و لکن بسیار مشکل بنظر میآید که الیوم مذعن بحق شوی و از کلِّ ما ذکر فی اللّوح متذکر گردی چه که قلبت بحجبات غلیظه محتجب شده و بصرت بسبحات لانهایه مستور و لکن نظر الله و لحظاته سرّاً بقلوب دیگر در این کلمات متوجّه است و عنقریب بقدرتی ظاهر شوند که جمیع ما سوی الله را در ظلّ خود مشاهده نمایند و لکن نظر بسبقت رحمت رحمانی و احاطهٔ فضل سبحانی باسم تو نازل شده لعلّ یأخذک نفحات ایام الله و یقطعک عن العالمین بیانه جلّ احسانه لم یزل لتضربن المثل بالشمس و ما دونها بالمرایا کلّ مرآة علی قدر ما تجلّت لها بها من نفسها الیها فاذا یتستدلّ علیها کلّ بها فائمون و لو یرفع عنها آیه الّتی قد تجلّت لها بها فیها فاذا لم یکن فی المرآة من شیء یدلّ علی الله کذلک اذا یرفع الله ما یرفع لن یحکمّن من بعده بآیات افئدة النّاس ولو انّ کلّهم یقولون انا بالله و بآياته موقنون ما شهد الله علیهم بما هم فیہ ینطقون ای مدهوشان خمر اوهام بشنوید ندای ربّ علیّ اعلی را که در این کلمات بالغه و آیات محکمه متقنه مرتفع شده که شاید بر خود و انفس عباد رحم نموده بر سدرهٔ امریّه الهیّه احجار ظنیّه بغضیه میندازد و اگر هم خود مهتدی نشوید عباد را از شریعهٔ ربّ الایجاد در این ایام شداد محروم نسازید میفرمایند کلّ مرآتند و حاکیند از شمس باندازه و مقام خود علی قدر تجلّی شمس در آن مرآت بنفس مرآت در این وقت استدلال میشود باینکه کلّ بشمس قائم و موجودند و اگر اخذ شود آیهٔ تجلّی شمس که در مرآت بنفس مرآت تجلّی فرموده باقی نیمماند در مرآت شیئی تا دلالت کند بر مجلّی و خالق خود و با این کلمات محکمه غیر متشابهه بالغه اهل بیان شبهه نموده‌اند که چگونه میشود مرآت از تجلّی انوار شمس محروم ماند و در این رتبه بشأنی توقّف نموده‌اند که ذکر آن ممکن نه و بر نفسی که از یک تجلّی از انوار اسم انورش صد هزار مرایا مستضیء و مستنور میشوند و از یک تجلّی اسم آخذش کلّ بحدود نفس خود مردود اعتراض مینمایند و از جمالش اعراض و بعد از اشراق شمس جمال در قطب زوال میگویند انوار و دلیلش چیست

ای بی‌خبران سر از نوم غفلت بردارید و انوارش که عالم را احاطه نموده مشاهده کنید بعضی میگویند زود اشراق نموده ای بی‌بصران یا قریب و یا بعید حال اشراق فرموده شما ملاحظه نمائید فی الحقیقه این اشراق محقق است یا نه دیگر قرب و بعد آن در دست شما و این غلام نبوده و نخواهد بود حکمت الهیّه که از انظر بریّه مستور است اقتضا نموده یا قوم فارضوا بما رضی الله لکم و قضی علیکم فوالله لو کان الأمر بیدی ما اظهرت نفسی ابداً ای صاحبان بغضا قسم بآفتاب فلک بقا که اگر امر بدست این عبد بود هرگز خود را معروف نمینمودم چه که اسم مذکورم ننگ دارد از ذکر این السن غیر طاهرهٔ کاذبه و در هر حین که ساکن شده و صمت اختیار نمودم روح القدس از یمینم ناطق شده و روح الأعظم قدّام وجهم و روح الامین فوق رأسم و روح البهّاء در صدرم ندا فرموده و حال اگر بسمع لطیف استماع شود از جمیع اعضا و احشا و عروق و اظفار نداء الله را استماع نمائید حتّی از شعراتم میشنوید بآنّه لا اله الا هو و انّ هذا الجمال لبهائه لمن فی السَّموات و الأرضین و لو کان هذا

ذنبی تالله هذا ليس من عندى بل من لدن من ارسلنى و بعثنى بالحق و جعلنى سراجاً للعالمين اى قوم فوالله رايحه صدق از كذب بسى معلوم و واضح است ميسنديد بر نفس حق آنچه بر خود نمى پسنديد آخر قدرى تأمل نمائيد مقصود اين غلام در اين آخر ايام در اين سجن كبرى چه بوده و چه خواهد بود فتأملوا يا ملأ الغافلين يا قوم فاستحيوا عن الله و لا تشكّوا فى امره و لا تسأل الدليل عن الشمس و اشراقها لأنّ دليلها هو ضيائها و انوارها و انك لا تكن مريباً فى ظهورها لأنها اشرفت و لا مردّها بل فاسأل الله بأن يفتح بصرك لتدرك انوارها التى احاطت الكونين قل تالله قد رقم قلم القدس من رحيق المسك على جبينى البيضاء بخط ابهى

ان يا ملأ الأرض و السماء انّ هذا لهو المحبوب الذى ما شهدت عين الابداع مثله و لا عين الاختراع شبهه و انه لهو الذى قرّت بجماله عين الله الملك العزيز الجميل حديث قبل است كه صفحهئى از توريه در دست يكي از اصحاب رسول الله بود حضرت فرمود چه در دست دارى عرض نمود توريه فرمود بگذار آن را اگر ميبود صاحب آن اطاعت مينمود مرا حال ملاحظه كن كتاب الهى كه امر كلّ از نيّ و حروفات و مرايا و ابواب و اركان باو محقق و ثابت شده اخذ آن و قرائت آن ممنوع شود جايز ولكن تبديل يكي از مرايا على زعمكم كه بوجود حروفاتى محقق شده كه آن حروفات بكتاب ثابت و محقق شده اند جايز نه فويل لكم تقولون ما لا تشعرون و تحسون انكم مهتدون كما يظنون ملل القبل و بذلك يفرحون تالله لا عاصم لأحد من امر الله الا بأن ينقطع عن كلّ من فى السموات و الأرض و يتوجه الى الله المهيم القيم نظر را مطهر ساخته تا جميع اشياء را اليوم در صقع واحد مشاهده كنيد و انوار شمس تقديس را از افق قميص بچشم و بصر ظاهر و باطن مشاهده نمائيد و از جميع اين براهين گذشته در ميرزا اسدالله كه نقطه اولى جلّ ذكره باو خطاب فرموده ان يا مظهر الأحديّه حال انصاف دهيد كسى كه محلّ ظهور سلطان احديّه باشد بقول الله چگونه ابوالشّورور ميناميد و اگر بگوئيد اين شأن را مرآت از او نفى نمود بر فرض جواز آن حال اگر نفس نقطه قميص قبول را از مرآتى از مرايا انتزاع فرمايد چه اعتراض بر آن جمال قدم وارد و اگر بگوئيد از كجا محقق شده كه اين نقطه مشهوده و كلمه جامعه در ادّعاى خود صادق باشد ميگوئيم بهمان حجّت و برهان كه از ظهور قبلم كلما ظهر من عنده و نزل من لدنه را مسلم داشته ايد حال بهمان حجّت و برهان ناظر شويد و بخواهيد ان رأيتم لا تكفروا بالله الذى خلقكم بأمره ان انتم من المنصفين و هم چنين به اسدالله ميفرمايد ان يا حرف الثالث المؤمن بمن يظهره الله جلّ اجلاله و هم چنين در رساله جفريه كه مخصوص او از سماء هويّه نازل شده در صدر رساله مکتوب و هذه صورته ما نزل لحضرة الأسد و الفرد الأحد المستشرق بالتور الصمد اسم الله الديان لله الواحد المعتمد و بعد ميفرمايد جلّ ذكره ان يا اسم الديان هذا علم مكنون مخزون قد اودعناك و اتيناك عزّاً من عند الله اذ عين فؤادك لطيف تعرف قدره و تعزّ بهائه و بعد ميفرمايد عزّ قدره ان يا اسم الأجلّ لا تنظر الى ذلك الخلق الا بمثل اغنام يذهبه راعيه كيف يشاء و من دون آنچه ذكر شده كلمات قدس صمدانيّه كه در توصيف او نازل در كتاب موجود فانظروا اليه و اين بنده نظر باختصار ذكر نموده

اي اكمه وجود بصر بگشا و ملاحظه بوهم خود نما كه همان فعلى را كه خود مرتكبي و بان عامل حال از آن متعجب و متحير مانده چنانچه ديان را دنى ميگوئى و فرد الأحد كه از اعظم اسماء الهى بوده ابوالشّورور ناميده و مع ذلك اعتراض بر سلطان يفاعل ما يشاء نموده كه چگونه ميشود حلو مرّ شود و يا مرآت حجر گردد با اينكه اسدالله انكار حقّ نمود و حين ورود مدينه الله بين يدى العرش حاضر و بآنچه اهل بيان در آن يوم بان مقررّ بوده اند اقرار نموده و مع ذلك ورد عليه ما ورد بلکه اكتفا باو وحده نموده بر جمعى حكم قتل جارى نموده كتاب مستيقظ موجود ملاحظه نمائيد قسم بافتاب معانى كه در آن كتاب بر كلّ مظاهر احديّه فتواى قتل داده شده با آنكه حكم قتل بالمره از بيان و اهل آن مرتفع شده بنصّ منزل بيان يك دو افترا بان بيچاره زده اند و حكم قتل جارى نموده اند من غير اذن الله و ربّ مقتول شعر منه خير من الف قاتليه چنانچه حال بر جمال احديّه ظلم باين واضحى و ميرهنى وارد و بقتلش قيام نموده اند مع ذلك باطراف نوشته و چه ظلمها كه بجوهر عدل و منبع و

معدن آن نسبت داده که شاید غلّ و بغضا در صدور بعضی از متوهّمین القا نماید و لکن غافل از آنکه و لله تحت ظلال اسمہ البصیر عباد یشقّن الشّعْر بالشّعْر و لن یمنع ابصارهم حجبات العالمین و هم چنین به سید ابرهیم میفرمایند عزّ ذکره ان یا خلیلی فی الصّحف ان یا ذکری فی الکتب من بعد الصّحف ان یا اسمی فی البیان الی آخر ما نزل این بیان الهی که در ذکر او از قلم قدس صمدانی جاری شده و حال به ابوالدّواهی مشهور شده با اینکه خود افتخار مینمایند که بذکر الله فی العالمین در کتب الهی ذکر شده‌اند و نفسی که بخلیل در صحف الهیّه و بذکر الله در کتب منزله و باسم الله در بیان متّسم شده به ابوالدّواهی تعبیر مینمایند و در دوش که اعتراض از نفس مشبّه الله و عظمته نموده تغییر جایز نمیدانند قدرت الهی را مثل قدرت خود فرض گرفته‌اند و قلم اعلی را معطل دانسته‌اند قسم بمظلومیتم که قلم قدرت کلّ حین در محو و اثبات مشغول و لا یعقل ذلک الا المنقطعون کذلک یمحو الرّحمن ما یشاء و یشاء و یشاء و عنده امّ البیان و عجب از این نفوس که باین اسماء افتخار مینمایند و از حقّ معرض گشته‌اند بلی این اذکار و اوصاف در هر نفسی موجود مادامی که از حصن امر الله خارج نشده‌اند و الاّ لیس لهم قدر عند الله علی قدر سواد عین نملة مئیة و از این گذشته کلّ اشیاء ذکر الله فی العالمین بوده و خواهند بود چه که کلّ اشیاء بکیونتها اسم الله بوده و اسم او تعالی شأنه ذکر او بوده بین عباد و لم یزل چنین بوده و لایزال چنین خواهد بود فوالذی تفرّد بالعزّ و البهآء که اگر نمیبود که نظر الله خلق را نابالغ مشاهده نموده هرآینه در هر ذره از ذرات وجود ابواب علمی میگشودم که جمیع خلق خود را از عرفانش عاجز و قاصر مشاهده نمایند و لکن چون اغیار موجود اسرار مستور به کذلک قدر من لدن مقتدر قدیر

قل یا ملأ البیان انتم خلقتم للقاء بعد استغنائی عنکم و وعدتم بنفسی و عرفانها بعد تقدیسی عن عرفانکم و بشرتم بجمالی بعد استعلائی عنکم و عمّا خلق بین السّموات و الأرضین مع ذلک باوهن اسماء الیوم تشبّث نموده از سلطان اسماء دور و غافل مانده‌اید اگر بکلمات ناظرید معادل بیان از سماء رحمن نازل و بشائی ظاهر که احدی را مجال اعراض نه مگر مشرکین که مرض قلبی آن نفوس را از عرفان و ادراک منع نموده از این گذشته کلمات نفسی که الیوم حول امر الله طایفند با کلمات من اتّخذتموه من دون الله لأنفسکم ولیاً میزان نمایند تا بر عظمت امر مطّلع شوید که لعلّ بر جمال قدم بمجرّد وهم ضرّ وارد نیاروید قسم بحقّ که اهل هر ملّتی از ملل قبل اگر در احتجاج خود از مظاهر عزّ باقیه بمعاذیر نالایقه متعذّر شوند شاید و لکن از برای اهل بیان هیچ حجّت و عذری باقی نه چه که سلطان احدیّه ذکر ظهور بعد را باصرح بیان و اوضح تبیان فرموده‌اند بشائی که کلّ بیان و ما نزل فیه را بقول او منوط فرموده چنانچه از قبل از قلم قدم تحریر یافت فطوبی للعارفین و از جمله در ابطال حقّ و اثبات باطل معرض بالله باین کلمات تمسک بسته و چون لایق نبود که کلماتش بعینه ذکر شود لذا ما حرک علیها قلم الله و مضمون آن این است که از قلم عزّ صادر میشود محبوب شما صاحب بصر بوده یا نه اگر نفی شود حکم بصر از منظر اکبر هذا ظلم علی الله و اگر آن سلطان قدم صاحب بصر و علم بوده چگونه میشود نفسی را وصف فرماید و باسماء حسنی ذکر نماید از مقام خود تنزل کند و از معرضین محسوب گردد اولاً اینکه قائل این قول حقّ جلّ ذکره را یفعل ما یشاء ندانسته و قدرت محیطه الهیّه را انکار نموده و چنین نفسی ابعاد عباد بوده و خواهد بود بنصّ نقطه بیان چنانچه از قبل مذکور شد قل اللهم انک انت الهان الالهین لتؤتین الألوهیة من تشاء و لتنزعن الألوهیة عن من تشاء الی انک علی کلّ شیء قدیرا قل اللهم انک انت ربّاب السّموات و الأرض لتؤتین الرّبویة من تشاء و لتنزعن الرّبویة عن من تشاء الی آخر ما نزل حال میگوئیم در این کلمه جامعه که از ساذج فطرت سلطان احدیّه جاری شده چه میگوئی اگر حقّ جلّ و عزّ را صادق دانسته سلطان مقتدری که قادر است باینکه الوهیّت و ربویّت را که اعظم مقامات بوده عطا فرماید بهر نفسی که اراده فرماید و هم چنین اخذ نماید از هر نفسی که بخواهد البتّه قادر بوده بر آنکه خلعت وصف را از نفسی انتزاع فرماید این ذکر است که کلبّه فرموده‌اند تخصیص باحدی نداشته و ندارد و اگر بتخصیص وصف ناظری و ید الله را مغلول دانسته و قدرت محیطه را انکار

مینمائی پس چه میگوئی در میرزا اسدالله که بنص صریح در باره او میفرمایند ان یا حرف الثالث المؤمن بمن يظهره الله و این بسی واضح است که حرف ثالث من يظهره الله جلّ اجلاله بصد هزار رتبه از حروفات بیان و مرایای او عندالله مقدم بوده چه که خود نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرمایند نطفه یکساله زمان من يظهره الله اقوی است از کلّ من فی بیان حال انصاف ده نقطه بیان صاحب بصیرت بوده یا نه اگر او را صادق و صاحب بصر میدانی چرا نفسی را که باین علو و امتناع و سمو و ارتفاع در اصل کتاب ذکر فرموده اند ابوالشورور نامیدی و بر قتلش امر نمودی ان یا ذی عین واحدة شهدت عیوب الناس و غفلت عما فی نفسک اگر بگوئی از حقّ اعراض نمودی لذا این حکم بر او جاری شد بر فرض تسلیم میگوئیم حرف ثالث من يظهره الله که ابهی و اعلائی از خلق بیان عندالله بوده بنصّ قلم امر اگر جایز است معرض و کافر و مشرک شود پس چرا جایز نمیدانی که مرآتیی از مرایای لایحصی از حقّ اعراض نماید فهیت الذی کفر فوالله احدی بر اصل این امر مطلع نه و لو یطلعون لیعرفون و در توقیع وحید اکبر و رقاء بقا بابدع نغمات تغنی فرموده فی روحا لمن یسمع و یكون فی آیات الله لمن المتفکرین بیانه عزّ بیانه فوالذی فلق الحبه و برا التسمه لو ایقنت بانک یوم ظهوره لا تؤمن به لأرفعت عنک حکم الايمان فی ذلک الظهور لأنک ما خلقت الا له و لو علمت ان احداً من النصارى يؤمن به لجعلته قره عینای و احکمت علیه بالايمان فی ذلک الظهور من دون ان اشهد علیه من شیء انتهی میفرماید قسم بمقتدری که شکافت حبه قلوب را و خلق فرمود انسان را که اگر موقن بودم که تو در ظهور بعد ایمان نمیآوری بان مشرق آفتاب حقیقت هرآینه مرتفع مینمومد از تو حکم ایمان را در این ظهور چه که تو خلق نشده مگر از برای عرفان آن شمس سماء ایقان و هرگاه بدانم یکی از نصاری موقف میشود بعرفان آن جمال رحمن و ایمان باو هرآینه میگردانیدم او را قره چشمهای خود و حکم مینمومد بر او در این ظهور بایمان از دون اینکه ملحوظ شود از او امری

حال ای اهل بصر ملاحظه نمائید که امر الله چه مقدار الطف و ارقّ بوده و رحمت منبسطه الهیه چگونه کلّ وجود را احاطه فرموده که در باره نفسی از نصاری که الیوم کافر و مشرک است بمجرّد ایمان در ظهور بعد آن سدره الهی او را بالطف و ارقّ اعضای مبارک خود نسبت داده و منسوب ساخته اند و مع ذلک این همج ارض در چه رتبه واقف و ناظرند فسحقاً لکم یا ملاً الغافلین فوالذی جعل الیوم دلیلہ نفسه و سلطانه ما یجری من قلمه المنیر که اگر کلّ من فی بیان الیوم معرض شوند و یک نفر از نصاری مؤمن هرآینه اسماء کلّ از لوح محفوظ محو خواهد شد و اسم نصاری ثابت یمحو الله ما یشاء و یشیت و عنده امّ الکتاب و از جمیع گذشته آیا حکایت بلعام که در کتب الهی مسطور است نشنیده اند که با آنکه یکی از اوصیای انبیاء قبل بوده و جمیع اهل اقطار عالم خدمتش را فرض میشمردند و طاعتش را طاعة الله میدانستند و اشتهاار اسمش جمیع دیار را احاطه نموده بود و چون جمال کلیم از افق عزّ تسلیم ظاهر شد بمعارضه آن جمال احدیه قیام نمود و هم چنین یهودای اسخریوطی که از حروف اثنی عشر انجیل بود حضرت روح را بید یهود تسلیم نمود زینهار از افتتان و امتحان الهی آسوده نشوید و در کلّ حین پناه بخداوند متعال برده که شاید الیوم از صراط واضح منحرف نشوید و نلغزید فطوبی للثابتین چه که امتحان برای کلّ بوده و خواهد بود و احدی از کمندش خارج نه الا من شاء ربک اگر نسیم عدلش مرور نماید صد هزار جوهر نور را در ظلمت نفس و هوی مشاهده نمائی و اگر نسیم فضلش هبوب فرماید صد هزار هیاکل فانیه را بمقرّ عرش باقیه ملاحظه کنی فوالله کنی قوم مطلع نیستید و بمجرّد وهم حرکت مینمائید بشنوید نصایح بدیع الهیه را و در امر الله تجرّی نمائید و خود را بعذاب لاینتهی معذب مسازید از بحر اعظم مواج بسراب بقیعه خود را مشغول نکنید و از شمس عزّ باقی بظلّ فانی قانع مشوید بیان حقّ را از لسان رحمن بشنوید احدی الیوم بر بیان و ما کنز فیه مطلع نه و علمه عندنا لو انتم من العارفین از سلطان مسمی که ملکوت اسماء بقول او خلق شده بقمیص اسم محتجب نشوید چه که جمیع اسماء بمنزله قمايصند یلبسها علی من یشاء فضلاً من عنده و یزعهما عن یشاء عدلاً من لدنه و لا یسأل عما یفعل و انه لهو المقتدر القدیر

و اليوم اکثری از اهل بیان عبده اسماء بین یدی الله مذکور بوده و خواهند بود چنانچه اگر بنقطه اولی بنفسه لنفسه عارف شده بودند فوالله اقل من آن در این ظهور قدس صمدانی و تجلی عز رحمانی توقف نمینمودند پس معلوم شد که عارف بنفس او جل و عز نبوده‌اند بلکه بمیص اسمی او تعالی شأنه عارف شده‌اند چنانچه ایامی نگذشت و بنفسه لنفسه ظاهر شده و او را نشناخته‌اند و بر او وارد آورده‌اند آنچه را که قلم حیا میکند از ذکرش و این عدم عرفان نشده مگر آنکه تبدیل قمیص فرموده یعنی اسم اعلی باسم ابهی تبدیل شد و احدی عارف بآن نشده الا الذینهم انقطعوا عن کل من فی الملک و صعدا الی الله بکلهم الی ان دخلوا مقر عز کریم اولئک اولیائی تحت ظلال عنایتی و یزل علیهم سکینه من عندی و هم علی سر الاستقلال هم مستقرّون اولئک حفظهم الله عن رمی الشبهات و هم علی وساید القدس متکون و الی طرفی ناظرون علیهم فی کلّ حین بهائی ثمّ رحمتی و عنایتی ثمّ فضلی و افضالی و کذلک اختصهم الله لنفسی و جعلهم من المؤمنین ای عباد سعی نموده که شاید از بدایع فضل ربّ الأرباب در ظلّ قباب آفتاب قدس عنایت وارد شوید و از حرارت نفس و هوی آسوده و محفوظ مانید اینست نصایح قلم امر فمن سمع فلنفسه و من اعرض فلها و انه لمقدّس عن العالمین و ایکاش که اهل بیان در بیان فارسی که از قلم رحمانی نازل نظر مینمودند که شاید در این ظهور قدس صمدانی خود را از سلسبیل عنایت ربّانی و تسنیم مکرمت سبحانی محروم نمینمودند و بشأنی شبهات بر قلوب غیر طاهره وارد شده که لن يعرف ایاً من ایّ و اگر قلبی از کوثر بی‌زوال سلطان لایزال از شبهه مطهر شود فی الحین بشبهه دیگر بیالاید سبحان الله با اینکه اهل بیان خود مقرر و معترفند که نبوت برسول الله ختم شده و سنه ستین اول ظهور الله است مع ذلک و مع اینکه حقّ حال بنفسه و کینوته مشهود و از افق انئی انا حیّ فی الأفق الأبهی ظاهر و طالع مجدداً ذکر وصایت و امثال آن مینمایند و بقیه وهم ما ترک من ملل الفرقان اراده نموده‌اند انوار شمس یقین را که در سماء قدس بی‌زوال ذو الجلال مشرق شده ستر نمایند نیکو است ذکر این دو فرد در این مقام

ای ضیاء الحقّ حسام الدین و دل

ای دل و جان از قدوم تو خجل

قصد این دارند این گل‌پاره‌ها

که از حسد پوشند خورشید تو را

بگذارید این اقوال لایغیه را و باصل امر و ما حقّ به الأسماء ناظر شوید

ظهور قبلم میفرماید اگر ناس ضعیف ملاحظه نمیشدند هرآینه ذکر مشیت نمیفرمودم حال تقدیس امر و ارتفاع ما اراد الله لکم را مشاهده نمائید و قدر و رتبه خود را ملاحظه کنید که حال بادلّه پست‌ترین عباد از اهل فرقان تمسک جسته و مستدلّ شده‌اند فوا حسرتا علیکم یا ملأ الغافلین باری ایام ظهور است و حقّ چون شمس فی وسط السماء ظاهر و زخرفی از دنیا در ساحت قدسش موجود نه که محتاج بوصی باشد آن را قسمت نماید و اگر میگوئید در امرش محتاج بوصی است هذا بغی منکم علی الله المهیمن القیوم چه که امر طایف حول نفسش بوده و خواهد بود و لن یفارق منه ابداً ایاکم ان تجعلوا لله وزیراً او نظیراً او ضدّاً او ندّاً او وصیّاً او قریناً او مثلاً و در بیان این اسامی و ما حدّدتّم به انفسکم جمیع را محو فرموده‌اند اینست که ذکر مرا یا در بیان من قبل الرحمن نازل شده و آن هم محدود نبوده و نخواهد بود امیدواریم که از رشحات سماء تقدیس امطار قدسیه بر قلوب غیره مکدره مبذول شود که شاید از اشارات طاهره شده بمنظر ملیک اسماء و صفات توجه نمایند فوالله یا قوم مقصود از ذکر این براهین متقنه و ادله محکمه و کلمات غیر متشابهه اثبات نفسم نبوده چه که هر نفسی که بأقلّ عمّا یحصى ببصر معنوی فایز شده البتّه انوار شمس ابهی را که در کلّ شیء علی هیئته انه لا اله الا انا العزیز الحکیم تجلی فرموده مشاهده مینماید بلکه مقصودی من یأتی فی المستغاث تالله اذا بیکی قلمی و اناملی ثمّ عینی و قلبی و کبدی و

عروقی و دمی و عظمی و جلدی بما یرد علیه من هؤلاء الذینهم کفروا باللّٰه و حاربوا بنفسه و جادلوا بآياته و انکروا فضله و افتوا علیه بعد الذی ظهر بکلّ الآيات و الحجج و العلامات فواللّٰه فعلمت ما لا فعل احد من ملل القبل و ارتکتبتم ما شقّ عنه هیکل العظمة رداء الصبر ولكن انتم تمشون علی وجه الأرض کمن لا ذنب له فأفّ لكم یا ملأ المشرکین تالله یا قوم انّ فی الکذب روایح و كذلك فی الصدق لو انتم تطهرون قلوبکم و اشممکم و تستنشقوا لتجدنّ رايحة اللّٰه المهیمن القیوم قلم متحیر است که چه ذکر نماید و حال امر بمقامی رسیده که ساذج روحی که اگر محلّ خطاب ابهی کلمات عالمین واقع شود خود را محزون مشاهده مینماید باید باستماع ادنی کلمات مشغول شود که چگونه میشود ذنب راعی اغنام شود

بگو ای فقیر بی بصر اولاً راعی را نشناخته و ثانیاً سالها ذیاب راعی شما بوده چنانچه بعد از ظهور نیر الهی از افق سماء معنوی ادراک نموده اید که متابعت قومی مینمودید که صد هزار مرتبه ذنب از آن نفوس عنداللّٰه ارجح بوده چه که بفتوی آن ذیاب مظهر ربّ الأرباب بتمام ظلم شهید شد لعنة اللّٰه علیهم و علی اتباعهم و اگر بگوئی قبل از ظهور متابعت آن قوم مجری و عنداللّٰه مقبول بود و بعد از ظهور و توقّف این قوم در امر الهی از نار محسوب شده اند حال هم در این ظهور قدس صمدانی همان حکم را جاری کن بشنوید نصح الهی را و قلب را از اشارات کلمات اهل حجبات مطهر سازید بگو ای بندگان هوی قدمی بسوی خدا بردارید و از ارض ظنّ بهوای یقین طیران نمائید

ان یا قلم القدم دع حينئذ ما اردت ان تذکره لعباد اللّٰه ثمّ اذکر اخیک الذی حارب بنفسک و جادل بآيات اللّٰه لیكون ذکری للعالمین لعلّ یفتح بذلک ابصار الذین ارادوا الوجه فی العشیّ و الاشراق و ما زلت اقدامهم فی هذا الیوم الذی فیہ التفتّ السّاق بالسّاق فوالذی نفسی بیده که بیست سنه در تعلیم و تأدیب و تربیت و حفظش سعی بلیغ و جهد منیع مبذول شد که ذکرش ممکن نه تا آنکه هجرت واقع و باین ارض وارد شدیم چندی گذشت سیّد محمّد اصفهانی از بیت اللّٰه و حصن حبّه خارج و بمقرّ دیگر مستقرّ و اخوی فواللّٰه الذی لا اله الا هو در صدد قطع سدره ربّانیّه برآمده الی ان اظهر اللّٰه خافیة نفسه و اشتهر مکره بین المهاجرین و ارتفع الضّجیج عن کلّ اناث و ذکور و صغیر و کبیر و این عبد بالمرّه از جمیع گذشته خارج شده که شاید حرارت حسد بیفسرد و نار بغضا ساکن شود و در بیت وحده ساکن شده و ابواب خروج و دخول بر کلّ مسدود نمودم و اهل حرم جمیع از استماع این امر منکر در نوحه و ندبه مشغول فواللّٰه لن یقدر احد ان یذکر ما ورد علینا و لن یستطیع ان یسمعه احد من المحیّین و در حین خروج سه نفر برای خدمت معین شد دو نفر مخصوص اخوی مذکور و کلیم و یک نفس برای خود و هم چنین دراهم معدوده که از دولت علیّه میرسید مابین کلّ قسمت شده و بعد کلّ متفرّق شده در اماکن متعدّده ساکن و این عبد در بیت وحده جالس مغلق الباب و مرخی الحجاب و ابداً بنفسی از احباب و غیره معاشرت نموده بالمرّه باب لقا مسدود و جمال بقا مستور و بعد از ستر جمال قدم سیّد محمّد باخوی پیوست و بغض اللّٰه سبب و علّت اتّحاد این دو شد و بخدعه و مکر مشغول شدند چنانچه نفسی را بدراهم فریب داده که بیلااد رود و آنچه ارتکاب نموده اند بسدره امر نسبت دهد دیگر تفصیل بسیار ولكن اشتغال باین اذکار را جایز نمیدانم البتّه شنیده اید بقدر ضرورت اظهار میشود که مباد ناس از کلمات کذب فانیه از صراط امریّه بلغزند تا آنکه نفس مأمور نادم شده نزد بعضی رفته تفصیل امور را مذکور نمود و چون مراسلاتی که با او همراه نموده مشاهده نمودند جمیع را تحیر دست داده چه که آنچه عامل شده بحق راجع نموده اند و هم چنین رساله در ردّ اللّٰه نوشته که باطراف برده انتشار دهند فواللّٰه الذی لا اله الا هو بمثل صبیان بل ادنی تکلم نموده لو انتم تعرفون و آنچه را بزعم خود در ردّ اللّٰه نوشته اند کلّ مثبت این امر ابداع بوده لو کان النّاس ببصر اللّٰه فی کلماتهم ینظرون و دیگر چه مقدار مفتریات بملیک اسماء و صفات نسبت داده اند و آنچه دون خیر بوده باصل شجره ربویّه راجع نموده انما اشکو بئى و حزنی الی اللّٰه اذا یتکلم لسان اللّٰه و یقول هل من ماء صافی یطهر حولی عن هؤلاء المعرضین و هل من سیف لسان یفتح بالبیان و یدفع عن فئائی شرّ المشرکین و هل من ذی استقامة ینصرنی فی هذه الايام الّتی احاطتني المنکرین و هل

من ذی انقطاع يعرفنی بعینی و یقطع عن العالمین و هل من ذی بصر لینظر فی امری و ما ورد علیّ من جنود الشیاطین و هل من ذی قلب رقیق طاهر لیبکی بیکائی و بما ورد علیّ من هؤلاء المستکبرین و هل من ذی علم یدصد سیوف الرّدّ و البغضاء عن وجه الله الملك العزیز الجمیل ان یا قلم الأعلى قل تالله الحقّ انّی ما استنصرت من احد حین الّذی حارب معی کلّ الملل و کان الله علی ذلک شهید و علیم و کلّما استنصر من احد و تأمر به العباد هذا لم یکن الاّ لبلوغهم الی ذروة الفضل و من دون ذلک انّ الله لغنی حمید باری رسائل متعدّده در ردّ سلطان احدیّه نوشته‌اند تالله بطل بذلک اعمالهم و ضلّ سعیمهم فی الدنیا و الآخرة و هم لا یشعرون

و آنچه را سبب و علّت اعراض ناس دانسته‌اند باین عبد نسبت داده‌اند از جمله نسبت دنیا و این بر کلّ ذی شعور واضح بوده که این عبد در مابین معرضین چون شمس واضح و لایح بود و قسم بجمال قدم که در هیچ صبحی امید نبود که لیل ادراک شود و هم‌چنین هیچ لیلی گمان مشاهده فجر نه چه که مشرکین بکمال جدّ در قطع سدره ربّ العالمین بوده تا آنکه شمس قدرت ید الله فوق ایدیهیم از افق جیب عظمت اشراق فرمود و مشرکین مغلوب و جمال آنه لهو الغالب علی کلّ شیء بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و باعزاز تمام از عراق حرکت نمود و این معلوم بوده که اراده آن بود که وحده عازم اسلامبول شوم چون جمعی جزع و فرع لایحصی نمودند بیعضی اذن خروج داده شد و بعضی هم من غیر اذن حرکت نمودند تا آنکه وارد ارض مشهور شدیم و ابدأ بدولت علیّه مطلبی اظهار نشد و هر نفسی که بین یدی حاضر شد ملاقات واقع و الاّ فلا چنانچه جمیع استماع نموده و در نفس مدینه کبیر هم شنیده‌اند که اراده الهی چه بوده تا آنکه چند نفر مستضعفین حفظاً لأنفسهم و نسائهم مضطرب شده و جزع نمودند لذا ترحمّاً لأنفسهم حکم بدا نازل حال کدام یک از این امور متعلّق بدنیا بوده باری قیاس بنفس نموده‌اند کذلک صفت لهم السنتهم الکذبة یقولون ما لا یشعرون والله الّذی لا اله الاّ هو قلم حیا مینماید از آنچه عامل شده‌اند ذکر نماید و اگر ذی بصری یافت شود از رسائل حضرات که از قلم جهل و بغضا ظاهر شده مقام و شأن معرضین مشهود گردد دو سنه قبل شعری جناب آقا محمّد علی و جناب سلمان سؤال نموده اخوی جواب نوشته بعد سید محمّد اصفهانی بین یدی حاضر و مذکور داشت میرزا علی ملتفت معنی شعر نشده‌اند و مصلحت نیست این مکتوب به سلمان داده شود این بنده سکوت نمود بعد با حاجی میرزا احمد نزد اخوی در بیت کلیم ذکر نمودند اخوی بعد از کلمات لایغنیه بالآخره متعذّر شد که شاید سائل اصل شعر را غلط نوشته باشد بعد شعر را ملاحظه نمودند صحیح نوشته بود و آن نوشته نزد سلمان موجود است و جمیع ملاحظه نموده‌اند ابدأ نفسی شاعر نشده چه که کلّ بحجبات وهمیه محتجبند حال ملاحظه نمایند تا مقدار معرضین معلوم شود و مع ذلک بمنبع و مصدر علم ربّانیّه اعتراض مینمایند فوالذی قامت ملکوت التقدیر علی فناء بابه که کلّ آنچه از قلم جاری نموده‌اند بهمین نحو بوده و خواهد بود ولکن عمت الأبصار احجاب الوهم و الهوی و لذا لا یلتفتون الاّ الّذین جعل الله ابصارهم مطهراً عن الأحجاب و هم بیصر الحدید فی کلّ شیء ینظرون

ای عباد ملاحظه نمائید که ضرّ بمقامی رسیده که قلم اعلی باین کلمات مشغول شده چه که ناس ضعیف و نابالغ مشاهده میشوند که مباد از کلمات جعلیه معرضین از جمال مبین غافل شوند و الاّ اگر فی الجملة شعور و بصر ملاحظه میشد ابدأ ذکر معرضین و ما ظهر منهم تحریر نمیشد چه که الیوم کلّ مکلفند که در نفس امر و ما یظهر من عنده ناظر شوند و من صعد الی ذلک المقام یشهد بانه هو الظاهر الباهر المشرق المضىء فی وسط السماء یحکم ما یشاء و لا یسأل فیما اراد و آنه لهو المقتدر المختار

و از جمله نسبت ظلم باین مظلوم داده‌اند حال در همین فقره تفکر نمائید و انصاف دهید جمیع اهل بیان باین عبد ملاقات نموده و بچشم ظاهر دیده هرگز بضرّ نفسی راضی شده لا فوربّ العرش لو اتمتم تصنفون و قد کان نفس الرّحمن فی فم الثعبان عشرين من السنین و مع ذلک ابدأ اظهار نشد و حال هم اگر این مکاتیب مجعوله دیده نمیشد ابدأ اظهار نمیرفت و

يشهد بذلك كل من يعرفني و كان على بصيرة منير بيست سنه اخوى نزد اين عبد بود و احدى از او مطلع نه و مع قدرت بر او و اطلاع ما فى سره و قلبه كمال شفقت در حَقش معمول شد و يشهد بذلك كلّ الأشياء ان انتم تسمعون ولكن چون ناس را مقلد و بى‌بصر یافته‌اند لذا باينگونه كلمات اراده نموده‌اند اين فته را از بحر البحور منع نمايند و بر جميع اهل بيان و غيره واضح و مبرهن كه اين عبد باحدى معاشرت در اين ارض ننموده و هم‌چنين در ورود مدينه كبير الا من حضر بين يدينا و ما حرّك لسانى الا على ما يصعدهم الى جبروت الأمر مع ذلك نوشته‌اند كه نزد اهل سنت ما را رافضى ناميده‌اند فوالله الذى لا اله الا هو كه خود اين نفوس معروضه نزد اعجام نسبت دون ايمان بسدره رحمن داده‌اند و عند اهل سنت و جماعت نسبت رفض حال نفسى خالصاً لله بيايد صدق و كذب را معلوم نمايد و ميزان حقّ و باطل را بصدق و كذب همين قول قرار ميدهيم اذاً ينادى لسان القدم من عرشه الأعظم و يقول لعن الله اول ظالم ظلم نقطة الأولى فى ظهوره الأخرى و كفر بآياته و حارب بنفسه و جادل بسلطانه و اشرك بذاته و الحد كلماته و اعرض عن جماله و كان من المشركين فى الواح الله من قلم القدس مكتوباً فوالله در هر وقتى از اوقات كه در ارض طاء و يا عراق و مواضع ديگر حرفى در اخذ اين طايفه مذكور ميشد اخوى خود از عراق باطراف ميرفتند چنانچه اكثرى شنیده و ميدانند و اين عبد وحده مابين اعدا بوده تا آنكه از قدرت ربّانى امر مرتفع شد و جميع از نفوس خود مطمئن شده از خلف ستر بيرون آمده اول كارى كه بآن مشغول شدند قطع سدره امر بوده و چون خود را خائب و خاسر مشاهده نمودند عمّا ارادوا بعد باطراف نوشته و اراده خود را بارادة الله و مشيئة نسبت داده با اينكه اين عبد حكم قتل را كه مابين اين فته شهرت تام داشت مرتفع نمود و در اكثر الواح من قلم الله جارى شده و البته بنظر بعضى رسیده از جمله سؤال شده كه مقصود از نصرى كه در آيات بديعه الهية نازل شده چيست و ما نزل عن جهة العرش فى جوابه اين است كه سواد آن بعينه ذكر ميشود و هو هذا

مقصود از نصرتى كه در الواح منيعه ذكر شده معلوم احبّاء الله بوده كه حقّ جلّ ذكره مقدّس است از دنيا و آنچه در او است و مقصود از نصر اين نبوده كه احدى بنفسى محاربه و يا مجادله نمايد سلطان جلال جميع ارض از برّ و بحر آن را بيد ملوك گذاشته و ايشانند مظاهر قدرت الهى على قدر مراتبهم و اگر در ظلّ حقّ وارد شوند از حقّ محسوب و من دون ذلك ان ربك لعليم خبير و آنچه حقّ جلّ ذكره از براى خود خواسته قلوب عباد او است كه كنايز وحى صمدانيه و خزائن حبّ الهية‌اند و لم يزل ارادة سلطان لايزال اين بوده كه قلوب را از اشارات دنيا و ما فيها و عليها ظاهر نمايد تا قابل شوند از براى انوار تجليات ملك اسماء و صفات

پس بايد در مدينه قلب بيگانه راه نيابد تا دوست بمقرّر خود شتابد يعنى تجلّى جمالش نه ذات و نفس او چه كه لازال مقدّس از صعود و نزول بوده و خواهد بود پس نصرت امر الله اليوم اعتراض باحدى و مجادله بنفسى و محاربه مع شئى نبوده و نخواهد بود بلكه محبوب آن است كه مداين قلوب بسيف لسان و حكمت بيان مفتوح شود نه بسيف حديد پس هر نفسى كه ارادة نصر الهى نمايد بايد اول بسيف معانى و بيان مدينه قلب خود را تصرف نمايد و از جميع ما سوى الله او را مطهر سازد و بعد بمداين قلوب توجه كند اين است نصرت امر الله كه اليوم از مشرق اصبع ملك اسماء اشراق فرموده ابدأ فساد محبوب نبوده و نيست و آنچه از قبل شده من غير اذن الله بوده باري اليوم بايد احبّاي الهى بشأنى در مابين عباد ظاهر شوند كه جميع را بافعال خود برضوان ذو الجلال هدايت نمايند قسم بآفتاب صبح عزّ تقديس كه ابدأ حقّ و احبّاي او كه منسوب باويند ناظر بارض و اموال فانيه در او نبوده و نخواهند بود چه اگر مقصود تصرف در ارض بود البته قادر و مقتدر بوده و بكلمه‌ئى جميع عالم را تصرف مي‌فرمود ولكن سلطنت بسلاطين عنايت فرموده و حكمت بمتفرسين و عرفان بعارفين و حبّ قلوب عباد خود را مخصوص خود مقرر داشته و بدون آن ناظر نبوده و نخواهد بود و اينهم نظر بعنايت كبرى است كه شايد نفوس فانيه از شئونات تراييه ظاهر و مقدّس شوند و بمقام باقيه كه رضوان عزّ احديه است وارد گردند والا آن سلطان قدم بنفسه لفسه مستغنى از كلّ

بوده نه از حبّ ممکنات نفعی باو راجع و نه از ضرّشان ضرّی باو واقع کلّ از امکانه تراپیه ظاهر و باو راجع خواهند شد و آن جمال قدم متوحّداً متفرّداً بر مقرّ خود که مقدّس از مکان و زمان و ذکر و اشاره و دلالة و وصف و علوّ و دنوّ بوده مستقرّ و لا يعلم ذلك الاّ کلّ ذی فطن بصیر انتهى مع ذلك آنچه را خود عامل و فاعل بوده‌اند بحقّ تعالی شأنه نسبت داده‌اند مع آنکه بر کلّ واضح است که حقّ یفعل ما یشاء بوده و بر هر چه حکم فرماید قادر و لیس لأحد ان یعترض علیه و مع ذلك فوالذی نفسی بیده که اگر راضی بضرّ نفسی بوده و یشهد بذلك قلم الله ان انتم تشهدون

و از جمله در مکاتیب خود ذکر نموده‌اند که این عبد درس خوانده و این کلمات منزله از علم اکتسابی حاصل شده چنانچه در احیان هر ظهور اینگونه کلمات نالایقه مذکور شده چنانچه نسبت بظهور قلم همین نسبت را داده‌اند و من قبله به محمّد رسول الله انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمیّ و هذا لسان عربیّ مبین حال نفسی در کلّ ایران و عراق تفحص نماید تا صدق و کذب معلوم شود فویل لهم و بما هم به ینتکلمون ای بی‌خردان منبع این علوم ذات قدم بوده و معین این حکم نفس الله الأعظم لو انتم من المستشعرین و اگر بسمع فطرت استماع نمائید آنچه را در حین ظهور نقطه جلّ و عزّ علما و جهّال عصر اعتراضاً علی الله بان تکلم مینمودند حال هم همان کلمات را استماع مینمائید فوالله یا قوم انّی لأکون متحیراً فی امری و ما ورد علیّ فیما لیت ما ولدت من امّی و ان ولدت ما رضعت و ما صرت کبیراً ولكن ظهر ما ظهر و نزلت جنود الوحی و قضی الأمر من لدی الله الواحد القهّار یا قوم اسمعوا قولی ثمّ اخرقوا الأحجاب ولو یكون مرایا السّموات و الأرضین ایاکم ان لا یمنعکم شیء عن نفحات تلك الأيام تالله لن یعادلها کنازیر الابداع و لا خزاین الاختراع و کان الله علی ذلك شهید و علیم قسم بآفتاب فلک باقی که اگر امر بدست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمیشد چه که ناس بالمرّه از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده‌اند ولكنّ الله قضی ما اراد و امضی ما شاء لا راّد لمشيّته و لا مردّ لقضائه و أنّه بكلّ شیء حکیم و اگر نه این بود که اهل این مملکت مضطرب ملاحظه میشد هرآینه اذن داده میشد که کلّ بین یدی الله حاضر شوند لیشهدوا ما لا شهد احد من العالمین

و از جمله نوشته که مقام شمسیت در ظلّ مرآت واقع میشود و این رتبه فوق مقامات است و هم‌چنین از این مرآت شمس مشرق سبحان الله چه مقدار ناس را جاهل فرض نموده مع آنکه بسی واضح و مشهود است که خلق مرآت و وجود آن بجهت آن بوده که حکایت از اشباح و امثال نماید و بر هر ذی بصری واضح است که ظهور عکوس امثال و اشباح هم در او لفسه بنفسه تحقق نداشته و ندارد و این فقره بر هر اکمهی ظاهر است تا چه رسد بذی بصر مع ذلك باین عباراتی که فوالله الذی لا اله الاّ هو هیچ جاهلی بان تکلم نمینماید در رسائل خود نوشته و اراده نموده باین کلمات ناس را از موجد و محقق اسماء و صفات محروم نماید و این نیست مگر آنکه عباد را در بحور وهم و هوی مستغرق دیده و گمان نموده که آنچه مذکور دارد مسلماً مقبول است والاّ باین کلمات که کذب آن اظهر از شمس در وسط السّماء است مشغول نمیشد و متمسک باین شده که نقطه بیان روح ما سواه فداه خود را در یک مقام مرآت الله نامیده و لذا مرآتیت فوق رتبه شمسیت است فوالذی انطقنی بالحقّ و اشرقنی عن افق القدس علی العالمین که اگر نفسی در این یک فقره تفکر نماید بر جمیع مطالب این همج رعاع مطلع میشود اولاً اینکه آن ذات قدم بكلّ اسماء خود را موسوم فرموده‌اند و بكلّ صفات موصوف چه از اعلی مراتب اسماء و چه از ادنی مراتب آن چنانچه در ابتدای احسن القصص میفرمایند قوله جلّ کبریائه

الحمد لله الذی انزل الكتاب علی عبده لیكون للعالمین سراجاً وهاجاً حال میتواند کسی قائل شود که رتبه سراج فوق شمس بوده لا والله نمیگوید این سخنان را مگر نفسی که بر هوی تکلم نماید و بخواهد در قلوب صافیّه منیره شبهه القا نماید فبئس ما هم یفعلون باری بیقین دانسته که در آن ساحت قدس جمیع اسماء در صقع واحدند چه که آن کینونت قدم در حینی که میفرماید انا ربّ الأرباب و انا الأرض و التّراب در آن منظر اکبر این هر دو در یک رتبه بوده و خواهند بود و این بیان ارقّ

الطف اصفی را قلوب مکدّره ادراک نخواهند نمود چنانچه آن جمال قدم میفرماید قوله عزّ ذکره قل تنزلت حتّی قلت انّی انا ذرّ و دون ذرّ مثل ما انّی انا قلت ربّ و مرّب کلّ ذی ربّ لأستغفرنّ الله عن کلتیهما و انّی الی الله ربّی لمن الرّاجعین انتهی حال ای سالکان بوادی جهل و ضلال که کأس زقوم نوشیده‌اید و سلسبیل قدس مختوم دانسته‌اید در نار هوی محترق شده‌اید و از اهل رفرف اعلی خود را شمرده‌اید زهی حسرت که یک آن در حکمت بالغه رحمن تفکر نموده‌اید و در یک حین در امر مالک یوم الدّین ببصر منیر توجّه نموده‌اید کلمات رحمن را که بکمال انبساط و احاطه من دون حدود نازل شده بحجبات نفس خود چنان محبوب نموده‌اید که السن عالمین از ذکرش عاجزند حال در این فقره ملاحظه نمائید که از قلم قدس الهی جاری شده میفرماید تنزل فرمودم تا بمقامی که میفرمایم منم ذرّه و دون ذرّه مثل آنکه فرمودم منم ربّ و مرّب کلّ ربوب بلکه استغفار میکنم از این هر دو ذکر حال ملاحظه نمائید که آن جمال قدم خود را بکلّ اسماء نامیده‌اند معذلک میتوان گفت که ذرّه فوق شمس است و یا تراب فوق ربّ الأرباب فأنصفوا ان انتم من المنصفین فوالذی جعلنی مظهر ذاته ثمّ کینونته و عزّه و بهائت که اگر در این کلمات مبارکه الهیه تفکر نمائید ابواب علوم ما لا نهاییه بر وجه قلوب مفتوح شود بشائی که دیگر مضطرب نشوید از اینکه فلان را باسماء الله نامیده یا بذات الله و مرآت الله چه که جمیع اسماء در آن ساحت مساوی و لا فرق بینها و کلّ این اسماء طائف حول مظهر نفس قدم بوده و خواهد بود مثل اینکه در این حین اگر جمال قدم شجری را بکلّ اسماء حسنی و صفات علیا موسوم فرماید آنه لیقدر و لیس لأحد ان یعرض علیه لأنّه هو المختار و ما سواه فی قبضة الاقتدار لا اله الا هو العزیز الجبّار

و دیگر آنکه کلّ خلق را مرایاء لطیفه نامیده‌اند و میفرمایند اگر مسّ کند آن مرایا را جذبات حبّ الهی جذب میفرماید و اگر مسّ نماید دون حبّ نازل میشود بر عین آن مرایا غباری که حایل میشود مابین آن مرآت و بین عرفان امر پروردگار قادر علیم بقوله جلّ و عزّ انّ الخلق مرایا لطیفه ان یمسّها حبّ یجذب و ان یمسّها دون حبّ ینزل عینها غبار یحولّ بینه و بین امر ربّه انتهی اذّا تفکروا یا ملأ الغافلین و این بیان را نقطه بیان جلّت عظمته عموماً فرموده‌اند و اگر بتخصیص ناظری بجناب آقا سیّد جواد خطاب میفرمایند قوله عزّ و جلّ که تویی آن مرآت اولیه که لم یزل از حقّ حکایت نموده و لایزال حکایت خواهی نمود و هم‌چنین او را علّت اولیه فرموده‌اند فوالله که این رتبه فوق کلّ اسماء است چه از ذات الله و کینونته الله و ذکر الله و مرآت الله چه که از قبل هر نفسی که این رتبه را در حقّ رسول الله قائل شده حکم بکفرش نموده‌اند زیرا که علّت اولیه خود حقّ را دانسته‌اند و هم‌چنین در باره او نازل قوله جلّ ذکره انا جعلناک نبیاً علی العالمین حال با جمیع این مراتب و وصف که فوق آن در بیان ذکر نشده اگر العیاذ بالله از حقّ اعراض نماید جمیع اقرب من آن از او مرتفع خواهد شد و اگر ببصر منیر ملاحظه نمائید کلّ اشیاء را در بیان بکلّ اسماء حسنی نامیده‌اند و لکن لا یعقلها الا المخلصون و این کلمات ذکر میشود که همچه ندانند که اوصاف منزله در بیان مخصوص نفسی دون نفسی بوده بلکه در کلّ ثابت مادامی که در ظلّ حقّ مستقرّ باشند و بعد از خروج کلّ محروم و ممنوع و هم‌چنین در رتبه جناب قدّوس روح العالمین فداه میفرمایند عزّ ذکره که بعدد هشت واحد از مرآت الله بر مقعد خود بوده و از شدّت نار محبّت او کسی قدرت بر قرب بهم نرسانده انتهی

حال ملاحظه نمائید که هشت واحد از مرآت الله را در نفس مبارکشان ذکر فرموده‌اند فتفکروا یا اولی الافکار و در این بیان کنایز علمیّه مستور است و این عبد مذکور نداشت خوفاً من نمرود الظلم و فرعون الجهل

و هم‌چنین در جمیع مقامات از قلم عزّ نازل که مرآت بنفسه لنفسه تحقیقی نداشته الا بتقابلها بالشمس و شمس را لم یزل و لایزال واحد فرموده‌اند و احدی را باین اسم موسوم نفرموده جز ذات قدم را در هر ظهوری معذلک نوشته مقام شمسیت تحت رتبه مرآتیت است و شمس از مرآت مشرق میشوند فوالله یا قوم ما انطق عن الهوی که اگر در همین قول تفکر نمائید یقین شهادت میدهید که این اقوال از جهل صرف و بغضای بحت ظاهر شده اقسامکم یا قوم بالله الذی خلقکم و سواکم که

در اول بیان فارسی ملاحظه نمائید که میفرماید قوله عزّ ذکره اگر مرآت بگوید در من شمس است در نزد شمس ظاهر است که شیخ او است که او میگوید انتهی مع ذلک نوشته که مرآت فوق شمس است و شمس در ظلّ مرآتند

اگر مراد از این شموسی که ذکر نموده شمس حقیقت مقصود است فتعالی عن ذلک چه که بیک تجلّی از تجلّیات شمس حقیقت صد هزار مرآت اقلّ من حین مبعوث شوند و من دون ذلک انّ المرآة خلقت لانطباع تجلّی من تجلّیات الشّمس علیها ان کانت صافیة و من دون ذلک یحکم علیه حکم الحجر چه که بر هر ذی بصری مشهود است که مرآیا از برای اخذ عکوس اشیاء خلق شده اند چنانچه ذکر شده و اگر مقصود شمس اسماء و دون آن بوده این مخصوص بنفسی نه چه که در کلّ این شمس موجود و یظهر منه فی حین الّذی قدّر الله له و من فتح عین فؤاده یشهد فی کلّ ذرّ شمساً ثمّ فی هذه الشّمس شمساً ثمّ فی شمس الشّمس شمساً بحیث لا نهاییة لها ولکن حکمة الله ذکر این مقام نموده لئلاّ یزلّ اقدام العارفين

فیا لله یا قوم من هذا الظلم الّذی ورد علی جمال القدم من الّذی یفتخر ان یقوم بین یدیه فلما اشتهر اسمه کفر بالله المهیمن القیوم و چون ظهور قبلم عالم بود بر اینکه مرآت در ظهور بعد دعوی شمسی مینماید لذا این حکم از قلم عزّ صدور یافت و بشأنی در بحر کبر و غرور مستغرق شده که بکلمات قبلم در علو شأن خود تمسک جسته و بر منبع و معدن و مظهر و موجد و منزل آن معرض شده فبعداً للقوم الظالمین و همچنین خود را شجره عظمت نامیده فوالله جمیع این کلمات نظر بان است که ناس را احق یافته و اگر از شجره عندالله محسوب شود من شجرة التّی ینبغی لها ان تقطع و تلقی فی النار الا بان یتوب الی الله و یتستغفر عمّا فعل و یكون من التّائبین و بر جمیع واضح است چه از مهاجرین این ارض و چه هر فطن بصیری که بیصر الله در امور ناظرند که این کلمات غروریّه از لسان مجعوله کذبه شرکیّه جاری نشده مگر آنکه چون این شمس بدیع ابداع اعلی را از افق فجر بقا طالع و بنغمه انّی انا حیّ فی افق الابهی مابین ارض و سماء ناطق دیده لذا تعجیل نموده و من حیث لا یشعر باین کلمات تکلم کرده که شأنی فوق شأن الله از برای خود ثابت نماید و هذا لن یمکن ابدأ لأنّ ما دونه مخلوق بأمره و منجعل بارادته و متحرک باذنه و ما بعده الا عبده و رعیته و خلقه و بریته و عباده هل یمکن فوق شأن الله شأن لیثته احد لنفسه و انه قام بنفسه لنفسه فی علو نفسه مقام الّذی لا له فوق و لا تحت و لا یمین و لا یسار و لا امام و لا خلف و انه قد خلق الجهات لا من جهة بمشیتته و الاشیاء لا من مثال بارادته و انه لخالق کلّ شأن و منزل کلّ امر و یتحقّق لدونه بان یفتخر بنفسه و انه لا یفتخر بأحد من الموجودات و انه لهو المقدّس المنزه المقتدر المطاع

ای قوم بشنوید ندایم را و بر جمالم وارد نیارید آنچه را که در کلّ الواح ممنوع شده اید تالله این است ید قدرت منبسطه الهیه که احاطه فرموده کلّ من فی السموات و الارض را و این است لسان حقیقت ربّانیّه که بر اعلی سدره عزّ احدیه تغنی میفرماید و اینست قلم قدم که در ایام و لیالی بحور اسرار و معارف الهی از او جاری و ساری است و اینست مخزن لآلی حکم بالغه و معدن علوم الهیه و لم یزل و لایزال در افاضه بوده و خواهد بود زینهار که خود را از رشحات فضلش محروم ننمائید و متابعت هر نفس بی بصری را واجب مشمرید و همچنین در رساله خود مذکور داشته که بمحض دانستن چند کلام و عبارت فهمی این دعوینا نموده و مقصودش از این کلمات مزخرفه این هیکل قدس صمدانی بوده فوالذی تفرّد بالقدرة و الاقتدار که در کلّ لیالی و ایام مثل آنکه معلّمین اطفال را حروف هجائیّه تعلیم مینمایند بهمان قسم در تعلیمش جهد منبع مبذول شد فیا لیت قومی یعلمون ما صغر حدّه و حقر شأنه و کثر غروره و کبر قوله و این بر هر ذی بصری واضح و مبرهن است احتیاج بذکر تفصیل نداشته و ندارد

و از جمله نسبت داده که این عبد نسبت بنقطه اولی بخلاف ادب تکلم نموده و حال اینکه این عبد ناطق است در مابین سموات و ارض بانّی انا نفس و ذاته و روحه و هیکله و بهائمه مع ذلک چگونه میشود بان جوهر اعلی و ساذج ابهی روح

من فی ممالک البقاء فداه بغیر رضاء الله تکلم نمایم باری بعینه مثل ملاً فرقان که در اول فجر ظهور نسبت میدادند که این طایفه به رسول الله حب ندارند که شاید باین مزخرفات عباد را از عرفان نفس الله فی یوم المعاد محروم نمایند چنانچه نموده و مینمایند الا لعنة الله علی المفترین با اینکه جمیع عالم را آثار بدیعه احاطه نموده و جمیع اهل بیان بر این شاهد و گواهند و معادل ما نزل فی البیان از این ظهور بدیع نازل و از اهل بیان نفسی نه که اثر الله نزدش موجود نباشد و من دون ذلک آنچه در این ارض موجود کتاب از تحریرش عاجز مانده‌اند چنانچه اکثری بی سواد مانده مع ذلک نوشته بمجرّد عبارت فهمی و چهار کلمه این دعویها نموده‌اند حال شما انصاف دهید قولی که کذبش مثل شمس در وسط السماء مشرق و لایح و واضح است مع ذلک بچه جرئت و جسارت تکلم نموده اگرچه فوالله الذی لا اله الا هو که این عبد ابدأ اراده نداشته که آنچه از سماء مشیت بدعاً نازل میشود بی‌لاد اشتها یابد چه که انظر مطهره بسیار قلیل مشاهده می‌شود که قابل ملاحظه آثار الله باشند لذا لازال مستور میداشتم و چه مقدار آیات الله که در عراق نازل و جمیع در شطّ محو شد و حال معادل صد هزار بیت در این ارض موجود و هنوز سواد نشده تا چه رسد بجلد چه که این امور که معلق بخودنمائی بوده لازال این عبد از او مقدّس بوده و خواهد بود و چند مرتبه بعضی خواسته‌اند که آنچه موجود است مجلّدات نموده باطراف ارسال دارند و هنوز اذن داده نشده چه که هیچیک از مظاهر الهیه بنفسه مباشر اینگونه امور نشده‌اند چنانچه نقطه اولی روح ما سواه فداه خود بنفسه اعتنا باین امور نفرموده و فرموده‌اند که بعد باحسن نظم منظم شود و میفرمایند عزّ ذکره

فطوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله و یشکر ربّه فانه یظهر و لا مردّ له من عند الله فی البیان انتهی

و همچنین از قبل رسول الله که بعد از ارتقاء آن ذات قدم قرآن جلد شد و من قبله انجیل و با آنکه آیات عزّ قدس شرق و غرب عالم را احاطه نموده باین کلمات تشبّث جسته‌اند و بچهار کلمه تعبیر نموده‌اند چنانچه اعمال حجّ در سنه قبل متعدّد از قلم عزّ صدور یافت و مع ذلک ارسال نشد مگر یک سوره که به سوره حجّ معروف است هرگز این عبد در اشتها اینگونه امور اوقات صرف نموده و نخواهد نمود شأن نزول شأن حقّ است و انتشار شأن خلق و آئه ناشر امره بید النّاشرات من ملائکه المقرّبین لابدّ از خلف سرادق عصمت ربّانی عبادی روحانی ظاهر شوند و آثار الله را جمع نمایند و باحسن نظم منظم سازند و هذا حتم لا ریب فیه

و دیگر آنکه بعضی عبارات نوشته‌اند و نسبت بنقطه بیان روح ما سواه فداه داده‌اند هذا کذب صراح و حینئذ بیراً نقطه البیان منهم و من کلماتهم و کان الله یشهد بذلک ان انتم لا تشهدون و چه مقدار باسما افتخار مینمایند والله الذی لا اله الا هو که شبه این نفوس در ابداع دیده نشده شب و روز اوقات صرف نموده که کلمه‌ئی در کتاب الله بیابند و بخود تفسیر نمایند و این عبد در حین تفریق از اخوی یک جعبه از خطوط و دوائر و هیاکل که بخطّ نقطه اولی بوده نزد اخوی فرستادم و پیغام نمودم که چون تو بسیار مایلی که بعد از اعراض از حقّ بآثار آن افتخار نمائی لذا نزد تو ارسال شد که این هیاکل را بجهت بعضی از اهل دیار مختلفه ارسال داری و اظهار شأن نمائی و یا آنکه هر نفسی نزدت حاضر میشود انتشار دهی چنانچه الیوم بهمان عمل مشغولی و بلکه بعضی کلمات مجعوله خود را بآن کلمات منضم ساخته لعلّ یزلّ بها اقدام العارفين باری ای عباد از این مراتب چشم بردارید و دل را مقدّس نمائید چه که الیوم فضلی ظاهر شده که در یک یوم و لیل اگر کاتب از عهده برآید معادل بیان فارسی از سماء قدس ربّانی نازل میشود و کذلک بشأن الآیات علی لسان عربی بدیع فاحضروا بین یدی العرش لتشهدوا بعینکم و لا تقاسوا کلمات الله بکلمات دونه و تکونن علی بصیره منیر یا قوم فاشهدوا بما شهد الله و لا تلتفتوا الی دونه و لا تکونن من المریین شهد الله انه لا اله الا هو و انّ نقطه الأولى عبده و بهائه کذلک نزل من قبل من قلم الله العلیّ العظیم و اگر بمعنی همین یک آیه بتمامه فایز میشدید ابدأ از صراط اعظم الهی محتجب نمیگشتید چنانچه الیوم اکثری از اهل

بیان شهادت میدهند و چون باین اسم مبارک میرسند اذاً تسودّ وجوههم و تضطرب قلوبهم و ترلّ اقدامهم و یکنونّ من المتوقّفین تالله الحقّ هیچ عملی نزد حقّ مقبول نه مگر باقرار باین اسم مبارک مطهر فطوبی للذاکرین و للراسخین

و دیگر آنکه در رسائل افتخار نموده که جناب طاهره و عظیم باو مدعن شده‌اند اگرچه این عبد افتخار باین گونه امور را مفقود صرف و معدوم بحت می‌شمرم و این نه از غرور و استکبار است چه که این عبد در خود شأنی ندیده و نخواهد دید و لکن نظر باظهار شأن الله ذکر شده چه که کینوات حروفات باصلها و اسرها بقولی مبعوث بوده و خواهند بود حقّ را لایق نه در اثبات ظهورش بغیر نفسه و ما یظهر من عنده استدلال فرماید چه که کلّ دلیل بانتسابه الیه محکم بوده و خواهد بود و کلّ سبیل بنسبتّه الیه مستقیم و لکن چون ناس ضعیف مشاهده میشوند و غیر بالغ لذا این عبد ذکر مینمایم که آنچه از کلمات الهی که مخصوص این امر نازل شده خارج از احصای این نفوس بوده و خواهد بود

و اگر ناس ببصر الله ناظر باشند همین یک بیان نقطه بیان جلّ ثنائه جمیع را کافی است که میفرمایند انّی انا حیّ فی افق الأبهی چنانچه الیوم از افق ابهی ظاهر و لایح و مشرقند و حیثند یسمع و یری کلّ ما یقول و یرتکب به الخلائق اجمعین و من دون ذلک شهادتی که در الواح ذکر فرموده‌اند و جمیع را بقرائت آن امر نموده‌اند دلیل واضح لمن کان ناظراً بعین الله ربّه قوله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو و انّ نقطة الأولى عبده و بهائه و این آیات دلیلی است واضح و برهانی است قاطع و لکن لا یزید المتوهّمین الا خساراً چه که متوهّمین جمیع آیات را بوهم تفسیر نموده‌اند و هم‌چنین میفرماید عزّ ذکروه و انّی انا العرش البهّاء بالحقّ الأكبر قد کنت فوق مطلع یاقوته السّیال فوق الطور مقصود او در این آیه منزله مبارکه اگر تفکر رود بر علوّ ظهور ارفع امع اقدس مطلع می‌شوید و هم‌چنین میفرمایند قوله عزّ شأنه و لقد خلق الله فی حول ذلک الباب بحوراً من ماء الاکسیر محمراً بالدهن الوجود و حیواناً بالثمرة المقصود و قدر الله له سفناً من یاقوته الرّطبة الحمراء و لا یرکب فیها الا اهل البهّاء باذن الله العلیّ و هو الله قد کان عزیزاً و حکیماً حال سفن یاقوته رطبه حمرا بر بحر کبریا جاری و ساری است

ای اهل بها منقطع از ما سوی الله شده در فلک احدیه و سفینه عزّ باقیه درآئید و راکب شوید که هر نفسی که تمسک جست باین فلک عندالله از اهل اثبات و نجات و علّیین و رضوان مذکور و هر که تخلف نمود از اهل نار و هلاک و سجّین و هاویه محسوب زینهار دین را بدنیا مدهید و یوسف عزّ احدیه را بالآء دنیا و آخرت مبادلّه نمائید عنقریب آنچه مشهود مفقود خواهید دید پس بکمال جهد و اجتهاد بطلّ ربّ الایجاد بشتابید که مکمن امنی جز ظلّش نبوده و نخواهد بود و قوله عزّ کبرائه و اما الغلام فهو من نار الشجرة الخضراء الموقدة من هذا العین الصّفرآء قد قتلناه فی هیکل المرئی لما قد قدر الله فی الكتاب حظاً من ابویه فحشینا ان یرهقهما خلال التار فی جمال البهّاء طغیاناً بلا علماً حال بسی واضح است که کلّ بر این جمال اظهر انور ابهی طغیان نموده بشأنی که جز علم الله احدی محصی آن نه و کاش بطغیان و استکبار کفایت مینمودند بلکه در کلّ حین در انهدام بیت الله و حرمة مشغول بوده و خواهند بود و لن یسکن قلوبهم الا بشرب دمی بعد الذی خلقناهم و حفظناهم لاعلاء امری و نصره جمالی فلما اشدّ ظهرهم و وجدوا الاطمینان من انفسهم قاموا علی قتلی بطغیان عظیم

فلما بلغت الی ذلک المقام نادى المناد عن خلف سرادق البقاء ان یا قلم الأعلى لا تجعل امرک محدوداً بذکر دون ذکر قل تالله قد نزلّ البیان کله لأمری البدیع المنیع و لولاک ما نزلّ حرف من البیان و لا صحایف عزّ کریم دع الموتی لأنّ الذیهم ما آمنوا بک اموات غیر احیاء لا یسمعون و لا یعقلون ولو یلقى علیهم کلمات الأوّلین و الآخرین و الذین احیاهم الله بک اولئک فی حبک قرؤوا کلّ الکتب و لن یحتاجوا بشیء سواک لأنّ ظهورک بنفسه جعله الله حجّة علی العالمین فلما سمعت التداء اکتفیت بما رقم من اصبع قدس منیر باری آیات عزّ احدیه در این اسم و ظهور زیاده از آن است که احصا توان نمود و معذلک این همج رعاع این اسم مبارک را بارض طاء تفسیر نموده‌اند چه که حضرت اعلی روح ما سواه فداه او را ارض بها نامیده و آنقدر شعور نداشته که ادراک نمایند که مقصود حضرت آن بوده که اخبار فرماید از ظهور جمال مقدّس در آن ارض

ای ارض یمشی علیه البهآء و سکن فیها هذا الاسم المشرق المنیر چنانچه این اسم مبارک را در کلّ مراتب اسبق از کلّ اسماء ذکر فرموده‌اند و هم‌چنین در دعای قبل ملاحظه نمائید که اقدم اسماء این اسم مبارک ذکر شده بقوله اللّهم ائی اسألک من بهائک بأبهاه و هم‌چنین شهر که با اسماء جدید نامیده‌اند اوّل آن را باین اسم منسوب فرموده‌اند در هر شیء اگر ملاحظه نمائید احسن آن را باین اسم مذکور نموده‌اند و مع‌ذلک ملاحظه نمائید که بغضا بچه رتبه رسیده که این اسم مبارک را بارضی تفسیر نموده‌اند که ذرّة من ترابها خیر منهم و من ذواتهم و حقایقهم فأفّ لهم و بما فی صدورهم من نار الحسد و البغضآء و یحترقون بها فی کلّ حین و لا یشعرون

و دیگر جناب قدّوس جلّ ثنائه الواحی چند در ارض بدشت مرقوم فرموده و ارسال داشته و ابداً این عبد اظهار ننموده و از جمله در این امر بدیع اخبار فرموده‌اند تصریحاً من غیر تلویح قوله جلّ ثنائه و اذا اظهر الرّب سرّاً من افق البهآء فی ارض او ادنی فقد کان ذلك الطلعة المتلامعة من نقطة البآء طرزياً و اذا قامت السّموات الجذیبة بالسّطر بالسّر السّطریة فذلک من امرنا لأهل العمآء قد کان طلیعاً و آن الواح مبارکه الآن موجود است و جمیع در ذکر این امر باصرح کلمات شاهد و گواه فوربّ العرش و العمآء که حیا مانع است از ذکر این کلمات چه که این عبد لازال اراده ننموده که بکلمات قبل شأنی از برای خود ثابت نماید لأنّ شأنی شأنه و انه مشهود فی وسط سمآء الاستقلال و ما من ذی بصر الا و قد یشهد و یری و للعمیآء لیس له من نصیب

قل تالّه شأنی شأنه و قدرتی قدرته و سلطانی سلطانه و ظهوره حجّتی و ما جرى من قلمه برهانی کما انّ ظهوری حجّته و ما جرى من قلمی برهانه ولكن نظر بحفظ عباد نابالغ تحریر میشود و از جمله نقطه جذیبه جناب طاء علیها بهآء الله الأبهی مدّتها با این عبد بوده و آئی لقاء این غلام را بملک دنیا و آخرت مبادلّه نمینمود و ما ارادت ان تفارق عنی اقلّ من آن ولكن قضی ما قضی و چه مقدار از آیات و اشعار که در این امر بدیع ذکر فرموده از جمله در وصف طلعت الهی غزلی گفته و یک فرد آن این است

گر براندازد بها از رخ نقاب

صدهزار همچون ازل آید پدید

و هم‌چنین در دون این عبد هم بسیار وصف نموده و فوق جمیع این بیانات کتاب مکنون نقطه اعلی روح ما سواه فداه که کلّ در این امر بدیع نازل شده و از انظار مستور گشته از خدا بخواهید تا بآن فایز شوید فوالذی نفسی بیده که اگر مدّعی جمال الهی الیوم از این گونه دلایل در کتاب خود مذکور نمیداشت و تمسّک نمیجست که باین ادلّه سبب اضلال خلق شود هرگز این عبد باین ادلّه استدلال نمینمود باری ای عباد ندای علیّ اعلی را در ظهور اخرای او بشنوید و جمیع این دلایل را از قلب محو نمائید چه که اگر بکلمات و اشارات و صحف و کتب در این ظهور بدع ربّانی تمسّک جوئید ابداً بجوهر عرفان طلعت رحمن و سلطان امکان فایز نخواهید شد بلکه ناظر باشید بهمان حجّتی که نفس نقطه اولی جلّ و عزّ بآن اتیان فرمود و امر خود را ثابت نمود و هم‌چنین از قبل آن جمال قدم محمّداً رسول الله و من قبله ابن مریم و من قبله کلیم فوالذی نفسی بیده که یک حرف از آیات الله اعزّ است نزد این عبد از کلّ من فی السّموات و الأرض و اینکه ذکر شده که در حین ظهور ناظر بکلمات و اشارات و دلالات و اسماء و صفات نشوید این حکمی است که خود نقطه اولی روح ما سواه فداه فرموده و مقصود آن جمال الهی آنکه مباد در حین ظهور اهل بیان بمثل اهل فرقان باحادیث و آیات تمسّک جویند و بمظهر و موجد و منزل آن اعتراض نمایند باری اگر قدری در این ظهور ابداع منع تفکر نمائید بر اسرار لایحصى مطّلع شوید و مشاهده نمائید که از اوّل ابداع تا حین چنین ظهوری ظاهر نشده اگرچه نظر بعدم استعداد عباد اسباب منع هم موجود لیفصل به الجوهر عن العرض و الرّوح عن الطّین تالّه الحقّ الیوم اگر ذره‌ئی از جوهر در صدهزار من سنگ مخلوط باشد و در خلف سبعة ابحر

مستور هرآینه دست قدرت الهی او را ظاهر فرماید و آن ذرّه جوهر را از او فصل نماید ای قوم نسمة الله در هبوب است و روح الله در اهتزاز و جذب الله از افق مشرق جمال رحمن طالع سر از نوم نفس و هوی بردارید و مشاهده کنید که چه ظاهر شده در ابداع زینهار گوش بمزخرفات قوم مدهید چه که ایوم اگر سمع طاهر یافت شود میشوند از این طایفه آنچه از اهل فرقان می شنید و آنچه از اهل توریة و انجیل استماع مینمود و من دون اقوال بلکه همان افعال را بعینه ببصر ظاهر و باطن مشاهده مینماید چنانچه ایوم کسی که بنفس حقّ محاربه نموده و استکبر علی من خلقه در کلماتش مذکور داشته که اگر حقّ ظاهر شود چه از اهل بیان و چه غیر آن چه عبد و چه حرّ چه سیاه و چه سفید این عبد مطیع است حرفی ندارم حال ملاحظه نمائید که این سخن را در وقتی میگوید که در همان حین بمحاربه با جمال الله مشغول است و در کمال اعراض معرض

حال شما تفکر کنید و ملاحظه نمائید که حجّت حقّ چه بوده و علامت ظهور حقّ چه این ظهور باین مشهودی که انوارش عالم را احاطه نموده از آن معرض و بر قتلش ایستاده و بعد باین کلمات مشغول شده لأجل توهم ناس مثل اول ظهور که علمای فرقان سبحةها بر دست و در کمال خضوع و خشوع در معابد عبادت مشغول و بشائی اظهار زهد مینمودند که چون اسم حقّ مذکور میشد برمیخاستند و بکمال خضوع تواضع مینمودند و در همان حین تواضع و خضوع بر قتلش فتوی میدادند و حکم دون ایمان در حقّش جاری مینمودند و بزبان متکلم که چگونه میشود ما معرض از حقّ باشیم و حال آنکه شبها آمل بوده ایم و روزها از حقّ سائلیم هر وقت ظاهر شود مطیعیم و منقاد حال معرض بالله فوالله الذی لا اله الا هو رأس مظهر نفس حقّ را بسکین بغی و فحشا و سیف غلّ و بغضا قطع مینماید و در آن حین با گردن خاضع باین کلمه ناطق که حقّ هر وقت ظاهر شود من مطیعم فوالله یا قوم شما را نابالغ یافته که باینگونه هدیانات تکلم مینماید و اینقدر شما را متوهم یافته که حقّی که بجمیع ظهورات ظاهر شده فتوی بر قتلش داده و در کلّ حین بمحاربه با جمالش مشغول و معذک باین اقوال تکلم نموده حسرة و اسفاً علیکم بما غفلتم عن الذی کان اظهر من کلّ ظهور و اشتغلتم بالذی فوالله لو کنتم مطّلعاً علیه لفررت من الف منازل و نسأل الله بأن یفصل بینی و بینة و یطهر ارض التی اکون علیها عن رجس هؤلاء الفاسقین او یسکننی فی دیار اخری و انه لنو فضل علی العباد و انه لعلی کلّ شیء قدیر

بگو ای جاهل نفس محبوب ظاهر است و چون شمس لایح و تو بعرفان او ایوم فایز نشده بلکه او را با جمیع حجج و براهین که عالم را احاطه نموده از اهل ایمان نمیشمری معذک بکلماتش تمسک جسته اراده نموده که ریاستی برای نفس خود ثابت کنی تالله الحقّ اذا یکذبکم کلّ الاشیاء ولكن انتم لا تشعرون مثل شما عندالله مثل اهل فرقان است که بقول رسول ریاست خود را ثابت نموده اند و بر اعراش عزّت و حکم جالس و بنفس او وارد آورده اند آنچه را که هیچ بصری در ابداع ندیده و ادراک نموده ای مست خمر نفس و هوی از سلطان معلوم چشم پوشیده و بموهوم خود تمسک جسته همین ذلت تو را کافی است که انکار نموده آیتی را که بآن دینت ثابت شده و باو افتخار مینمائی و از برای خود شأن ثابت میکنی و معذک شاعر نیستی اذا لم یکن لک شأن عند الله الا کشان الذینهم اعرضوا بعدما آمنوا و انکروا بعد الذی اعترفوا ان انت من العارفين تالله الحقّ عزّ روح الامین رأسه عن فعلک و انک ما استشعرت بذلک و کنت من الغافلین و جلسن حوریات الغرفات علی الرّماد من ظلمک و انک تکون فی نفسک من الفرحین تالله الحقّ نوح کلّ شیء فی نفسه و یکی ولكن انک غفلت و کنت من المعرضین و انت الذی تذکر المحبوب بلسانک لتشتبه علی الناس و تقتل محبوب الأولین و الآخرین لو یفتح الله بصرک لتشهد بأن بظلمک قد علّق المحبوب فی الهواء و ترمیه فی کلّ حین برمی الحسد و البغضاء ثمّ بسهام الغلّ و العناد ثمّ برصاص الاعراض و کان الله علی ذلک لشهید و علیم اذا نوح محمّد فی الأفق الأعلى و یکی الروح فی الرقیق الأبهی ثمّ الکلیم عند سدرۃ المنتهی ثمّ عیون التّبین و المرسلین

ای مست باده غرور اقل من حین بشعور آی در خود و افعال خود تفکر نما گیرم بر این گروه نابالغ امر الله را مشتبه نمودی و جمیع هم تو را من دون الله ساجد شدند چه نفعی برای تو حاصل لا فورب العالمین جز خسران دنیا و آخرت حاصلی نداشته و ندارد و اگر الیوم بر سریر یاقوت جالس شوی عندالله بر ارض هاویه ساکنی فولله اگر بسمع فطرت استماع نمائی میشنوی که همان ارضی که بر او جالسی پناه میبرد بخدا از تو و میگوید ای غافل بچه حجت و دلیل حق خود را ثابت مینمائی و حق من له الحق و به حقیق الحق را انکار میکنی فأفّ علیک و علی الذینهم اتخذوک لأنفسهم من دون الله حبیب بحق موقن نشدی دیگر چرا بر قتلش قیام نمودی آخر بیست سنه در حفظ تو سعی نمود مع آنکه عالم بوده بما فی قلبک و اگر آنی اراده میفرمود موجود نبودی مع ذلك متنبّه نشدی و باطراف عالم فعل خود را بحق نسبت داده تالله نیست در این قلب مگر انوار تجلیات فجر بقا و بر ضرر نفسی راضی نه ان یا اخی اسمع ندآء هذا الذی وقع من ظلمک فی هذا البئر الذی لم یکن لها من قعر و کان قمیصه مرشوشاً بدم صادق من غلک و فی قعر البئر ینادی و یقول یا اخی لا تفعل بأخیک کما فعل ابن آدم بأخیه یا اخی اتق الله و لا تجادل بآیاتی و لا تحارب بنفسی و لا تقتل الذی جعل صدره محلاً لسیف الأعداء لئلا یرد علیک من ضرر و کان ان یحفظک فی کلّ اللیالی و الأيام و فی کلّ بکور و اصیل یا اخی تالله الحق ما انطق عن الهوی ان هذا الا وحی یوحی علمنی شدید الروح عند سدرۃ المنتهی تالله یا اخی ان هی من تلقاء نفسی بل من لدن عزیز حکیم کما اقبلت الیک لئلا تحدث من فتنه یفتنن بها العباد حفظاً لأمر ربک تالله رمیت نحوی رمی الشقاق و کما تقربت بک لعل تسکن بذلک نفسک قمت علی بالتفاق و یشهد بذلک ارکانک ان انت من المنکرین تالله یا اخی کما کنت صامتاً عن بدایع ذکر ربی روح القدس قامنی علی امره و روح الأعظم ایقظنی عن رقدی و انطقنی بالحق بین السموات و الأرضین ان کان هذا ذنبی فلست انا اول من اذنب فقد ارتکب ذلک الذینهم کانوا من قبلی ثم الذی سمی بعلی فی ملکوت السماء ثم بمحمد فی جبروت القصوی ثم بانی فی الملأ الاعلی ثم بالکلیم فی هذا السیناء المقدس المبارک العزیز الرقیع یا اخی فانظر فی کتب النبیین و المرسلین ثم ما فی ایادیه من حجج الله و برهانه و دلائله و آثاره و ظهوراته و آیاته ثم انصف فی اخیک و لا تکن من الذینهم ظلموا نفس الله ثم استظلموا لیدخلوا الشک و الریب فی قلوب المؤمنین تالله لما عرف اخیک بأنک قمت علیه و لن تسکن نار الحسد فی صدرک خرج بنفسه و اهله وحده و دخل بیتاً اخری و غلق علی وجهه باب الدخول و الخروج و کان فیہ لمن الساکین و مع ذلک انک یا اخی ما سکنت فی نفسک و کتبت ما کتبت و ارسلت ما ارسلت تالله ان القلم یرجی لیجری علی ما ذکرته و بما افتریت علی اخیک تالله بذلک ضیعت حرمتی و حرمة الله بین العباد فسوف تشهد و تری و ان تكون حیثذ لمن الغافلین اذاً قم عن رقد نفسک و هواک و قصّ شارب الحسد و قلم اظفار البغضاء ثم تطیب من طیب الوفاء ثم غسل بمیاه القدس و ضع وجهک علی التراب بخضوع و خشوع و انابه و رجوع محبوب و قل

ای ربّ انا الذی فرطت فی جنب اخی فی مذ اللیالی و الأيام و کنت غافلاً عن بدایع ذکرک الحکیم اذاً یا الهی فارفع الحجاب عن بصری لأعرف نفسک و اقوم بثنائک و انقطع عمّا سواک و اقبل الی وجهک الکریم ثم اجعلنی من عبادک الذین جعلت لهم مقعد صدق عندک ثم ارزقنی من تسنیم عنایتک و کوثر افضالک ثم الحقنی بعبادک المخلصین الذین ما التفتوا بالدنیا و لا برباساتها و لا بما فیها و علیها و انقطعوا بأنفسهم و اموالهم فی سبیل بارئهم و کانوا من المنقطعین ای ربّ لا تدعنی بنفسی ثم خذ یدی بید قدرتک ثم انقلذنی من غمرات النفس و الهوی و لهیبها و اشتعالها ثم اجعل تلك النار علی برداً و سلاماً و روحاً و ریحاناً ثم اکتبنی من عبادک المنقطعین ای ربّ وفقنی لخدمتک و تبلیغ آیاتک ثم اجعلنی ناصراً لأمرک و حافظاً لدینک و ناطقاً بثنائک و معلناً بدایع افضالک و اکرامک و انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت العزیز الکریم ای ربّ لا تخیب من تمسک بحبل عنایتک و لا تطرد من علق سبابة الرجاء علی حبل جودک و افضالک ای ربّ لا تحتجبني عن منبع رضاک ثم ارضنی بالاقرار بما رضیته و نزلته عن غمام فضلك و سحاب عزّ مکرمتک و انت المعطى فی کلّ الأحوال و انک

انت الغفور الرحيم اى ربّ لا تعرّ جسدی عن قميص الانصاف و لا قلبی عن برد الاعتراف بنفسك الرحمن الرحيم اى ربّ فاجعل قدمی ثابتاً على صراطك بحيث لا انكر ما دعوتنى به فى كلّ آياتك و الواحك و زبرك و كتبك و اسفارک و صحايف قدسك المنيع اى ربّ فاجعلنى ناظراً الى شطر مواهبك و راجعاً الى بحر غفرانك فلا تعرّى عن جميل ثنائك و أنّك انت القادر على ما تشاء و أنّك انت المقتدر على ما تريد و ائدنى بأن لا انكر ما حقّق به ايمانى و ثبت ذكرى و رفع اسمى و بعث كينونتى و ذوّت حقيقتى و كنت من المؤمنين اى ربّ لا تحرم من وقف تلقاء مدين رحمتك و تشبّث بذيل احسانك و فضلک اى ربّ فاجعل لى كلمة من عندك لأكون متذكراً بها فى العشىّ و الاشراق و فى كلّ حين

كذلك تتطّقت لسان المظلوم فى قعر الجبّ لعلّ تتخذ الى شطر الانصاف من سبيل اذا يخاطب الله نسيم قدسه الذى يهبّ عن شطر العرش و جعله رسولاً من عنده على العالمين لأنه لن يجد فى تلك الأيام من رسول ليرسله الى العباد بشارات امره و يجعلهم من الذّاكرين و المستبشرين لأنه وقع فى سجن الذى انقطعت عنه ايدى المریدين و ارجل القاصدين و من دون السّجن وقع فى بئر الحسد الذى ما اطّلع بقعره الا نفسه المحصى العليم الخبير كذلك قصّ الله من قصص الحقّ بلسانه الصادق المتكلّم العليم الأمين

اى نسيم صبا چون قاصدى ملاحظه نمیشود تو برايحه قميص بها از رضوان بقا بر مریدين از احبّايم مرور نما و بيّنات روح و آیات ظهور جميع را آگاه کن که شاید بعضى از نفوس از جميع من على الأرض و تعلق بان پاک و مقدّس شده بفردوس اعظم راجع شوند ولكن اى نسيم بانقطاع تمام مرور نما بشأنى که اگر ضرّ عالمين بر تو وارد شود صابر باشى و اگر نعمت آن بر تو نازل گردد توجه نمائى چه که اگر از جهات حسد و بغض و ردّ و قبول و سکون و اضطراب جميع من على الأرض مقدّس نشوى قادر بر اين تبليغ منيع و فايز بحمل اسرار ربّانى نگردي كذلك يأمرک لسان ربّک لتكون من العالمين بگو اى احباب و اى اولى الألباب آخر قدرى نظر را از توجه بدنيا و شئونات آن مقدّس نمائيد و دیده بصيرت در امورات ظاهره و شئونات لامعه که از شطر عرش ايهى ظاهر و هويدا است ملاحظه نموده تفکر نمائيد که شاید در اين ايام که سکر غفلت جميع اهل سموات و ارض را احاطه نموده خود را بمدينه احدیه ابدیه الهى کشانيد و از بدايع رحمت بى زوالش محروم نمائيد که مباد نعوذ بالله از مقصود اوليه رحمانى محجوب گرديد و از معرضين در کتاب ربّ الأرباب محسوب شويد من دون آنکه شاعر باشيد فنعوذ بالله عن ذلک يا اولى الألباب جميع انبيا و رسل ناس را بسبل عرفان جمال رحمن دعوت نموده اند چه که اين مقام اعظم مقامات بوده و خواهد بود

قدرى ملاحظه نموده در ارسال رسل الهى که بچه سبب و جهت اين هياكل احدیه از غيب بعرضه شهود آمده اند و جميع اين بلايا و رزايا که شنیده ايد جميع را تحمّل فرموده اند شکى نيست که مقصود جز دعوت عباد بعرفان جمال رحمن نبوده و نخواهد بود و اگر بگوئيد مقصود اوامر و نواهي آن بوده شکى نيست که اين مقصود اوليه نبوده و نخواهد بود چنانچه اگر کسى بعبادت اهل سموات و ارض قيام نمايد و از عرفان الهى محروم باشد هرگز نفعى بعاملين آن نبخشیده و نخواهد بخشيد و در جميع کتب سماويه اين مطلب مشهود و واضح است و اگر نفسى عارف بحقّ باشد و جميع اوامر الهيه را ترک نمايد اميد نجات هست چنانچه نزد اولى البصر واضح و مبرهن است

پس مقصود اوليه از خلق ابداع و ظهور اختراع و ارسال رسل و انزال کتب و حمل رسل مشقّتهاى لايحصى را جميع بعلت عرفان جمال سبحان بوده پس حال اگر نفسى بجميع اعمال مشغول شود و در تمام عمر بقيام و قعود و ذکر و فکر و مادون آن از اعمال مشغول گردد و از عرفان الله محروم ماند ابداً ثمرى باو راجع نخواهد شد و عرفان الله هم لازال عرفان مظهر نفس او بوده در ميانه خلق او چنانچه در جميع کتب خاصّه در بيان که در جميع الواح آن اين مطلب بلند اعلى و اين لطيفه اعزّ قصوى مذکور گشته و مبرهن آمده فطوبى للعارفين

و اگر بصر اطهر ملاحظه شود مشهود میگردد که جمیع هیاکل احدیّه که جان و مال و ننگ و نام را در سبیل محبوب انفاق نموده‌اند در رتبهٔ اولیّه مقصودی نداشته‌اند جز آنکه عباد را بشریعهٔ عرفان کشانند حال ملاحظه در انبیا نمائید که چه قدر بلا یای لایحسی حمل نموده‌اند که شاید ناس حجاب وهم را خرق نمایند و از کوثر یقین مشروب گردند و چون حجابات غلیظیّه و همیّه در انظار بسیار بزرگ و مهیمن بود لذا هر رسول که از جانب حقّ ظاهر شد جمیع بر اعتراض بآن نفعهٔ ربّانیّه قیام نموده‌اند تا آنکه ارسال رسل منتهی بهادی سبیل در سنّه ستّین شد ملاحظه شد که چه قدر ناس بوهمیّات انفس خود از شاطی قدس یقین دور مانده‌اند بشأنی که از خدا جز هوی و از یقین جز ظنّ مبین در مابینشان مذکور نه و چون جمال علیّ اعلیٰ امر بخرق احجاب فرمود جمیع بر اعراضش قیام نمودند تا آنکه معدودی قلیل باصل مقصود عارف شده جمیع حجابات و همیّه و سبحات ظنویّیه را بنار سدرهٔ ربّانیّه محترق نموده بعرفان جمال رحمن فایز گشتند تالله الحقّ اگر نفسی در آنچه بر آن جمال مبارک وارد شده از اعراض علما و بلا یای لایحسی تفکّر نماید در تمام عمر بناله و نوحه و ندبه مشغول گردد تا آنکه اهل کین آن جمال مبین را در هوا معلق نمودند و برصاص شرک و بغضا آن سدرهٔ عزّ منتهی را قطع نمودند و آن جمال مبارک در حینی که معلق بهوا بود در سرّ سرّ بلسان ناطق مبین باین کلمات محکم متین تکلم میفرمودند که ای اهل بیان قدری تفکّر در این خلق نمائید که جمیع خود را عارف بحقّ میدانند و سالک سبیل یقین میسرند و در کلّ احیان باذکار و کلمات رحمن مشغول شده‌اند بقسمی که یومی از ایام اوامر ملیک علام را ترک نموده‌اند و اگر هم از نفسی ترک شده خود را نادم مشاهده نموده و معذلک جوهر رحمن و ساذج سبحان را که بعرفان او متمسک بوده‌اند معلق داشته و شهید مینمایند و ابداً عارف باو نگشته و خود را از جمیع فیوضات الهیّه و عنایات عزّ رحمانیّه محروم داشته‌اند در قعر نارند و خود را از اهل جنّت میسرند و در بحر عذاب مستغرقند و خود را از احباب ربّ الأرباب میدانند و در منتهی بعد از حقّ خود را از اهل قرب فرض گرفته‌اند

پس شما ای اهل بیان در کلّ حین توکل بجمال ربّ العالمین نمائید و باو پناه برید که مبدا بر جمال در ظهور اخیرام وارد آوید آنچه آن گروه در این حین وارد آورده‌اند ای اهل بیان فئهٔ فرقان حجّتی در دست نداشتند مگر فرقان که فارق بین حقّ و باطل بوده در آن ایام و چون جمال عزّ رحمانیم از افق قدس سبحانیم طالع و مشرق شد بهمان حجّت و دلیل بل اعظم نفس خود را ظاهر فرمودم که شاید از حجّت قبل بحجّت بعد آگاه شده خود را از حرم تصدیق جمال یقین محروم نسازند و معذلک در کلّ ایام آیات فرقان را تلاوت مینمایند و از این آیات بدیعه که حجّیتش چون شمس مابین سماء ظاهر و لایح است ممنوع و محروم گشته‌اند چنانچه در حین ظهور آیات عزّیّه الهیّه جمعی مذکور نمودند که این آیات از کتب قبل سرقت شده و بعضی لسان غافلشان باین تکلم نموده که این آیات از معدن نفس و هوی ظاهر کذلک اشهدناهم ان انتم من الشّاهدین تا آنکه امر بمقامی رسید در حینی که بذکرم توسّل میجستید جسدم را مجروح نمودید و در وقتی که بعرفانم افتخار مینمودید بر جمال معروفم رصاص کین انداختید اینست شأن دنیا و اهل آن تا آنکه روح لطیفم از آرایش انفس مشرکه فارغ شده بمقرّ عزّ ارفع اعلیٰ و رفیق اقدس امنع ابهی طیران نمود و بعد از ارتقای روح مبارکم بافی بطرف عنایت و لحاظ مکرمت بمدعیان محبّتم ناظرم که کدام بوصایایم عمل مینمایند و بامر مطیعند اذاً ینطق لسان القدم عن افق الأبهی و یقول یا ملأ البیان هذا جمالی قد ظهر بآیاتی ثمّ ظهوراتی لم کفرتم به و اعرضتم عنه اذاً یشیت بانکم ما آمنتم بنفسی كما ثبت فی حین ظهوری بأنّ ملأ الفرقان ما آمنوا بمحمّد مظهر نفسی كما ظهر فی ظهور محمّد بأنّ ملأ الانجیل ما آمنوا بابنی كما ظهر حین الّذی جاء الرّوح بأنّ امّه التّوریة ما آمنوا بالکلیم اذاً فارجعوا ثمّ انظروا الی ان ینتهی الأمر الی ظهور الأوّل و کذلک نقلی علیکم من اسرار ما کان لعلّ تکونن فی انفسکم لمن الشّاعریین و از شهادتم ایامی نگذشته که عنایت جدید از شطر قدس ابهی و مکرمت منبع از افق عزّ اعلیٰ اشراق فرمود و ساذج قدم بجمال اعظم اکرم از رضوان غیب ظاهر شد بهمان حجّتی که من حجّت قرار دادم و بهمان برهان که عندالله مقبول بوده بلکه بجمیع شئونات احدیّت و ظهورات عزّ صمدیّت و بطونات غیب لایدرک و دلالات

عزّ لایعرف ظاهر شده معذلک شما ای ملاً بیان از کلّ جهات باسیاف غلّ و اشارات بر حول عرش اعظم جمع شده‌اید و در کلّ حین از سهام کین بر این جمال عزّ منبع وارد آورده‌اید قسم بجمالم اگر حال ملاحظه نمائید و بطرف حقیقت بر فریق اعلی متوجّه شوید ملاحظه مینمائید که از جسدم بحور دم جاری و از ارکانم آثار اسیاف کین ظاهر آخر تفکر ننموده‌اید که بچه سبب نفسم را انفاق فرمودم و آن همه سیوف فحشا و رصاص بغضا بر او وارد آمد و این بسی واضح است که مقصودی جز عرفان مظهر نفسم نبوده و چون مظهر نفسم بتمام ظهور ظاهر شد اینگونه معمول داشته‌اید که مشهود شده حال اگر در موقف حشر اکبر از شما سؤال شود و از آنچه بان عامل شده‌اید استفسار رود در جواب ربّ الأرباب چه خواهید گفت لا والله ابداً قوت تکلم نخواهید داشت چه که ایّامی از غیبتم نگذشته و جمیع حجّیت ظهور و امور وارده را بچشم خود مشاهده نموده‌اید و معذلک از جمالی که بقول او کلّ شئونات قبلیه و بعدیه محقق شده غافل شده‌اید و بحجبات نفس و هوی از منظر اعلی محجوب مانده‌اید

ای قوم در تمام اوراق بیان کلّ را باین ظهور قدس صمدانی بشارت دادم و فرمودم که مباد در حین طلوع این نیر عزّ اعظم بشیئی از آنچه خلق شده مابین سموات و ارض مشغول شوید و از جمال قدم محتجب مانید و هم‌چنین تصریحاً فرمودم که ایّاکم ای قوم اگر در حین ظهور بواحد بیان محتجب شوید و این معلوم بوده که واحد بیان اوّل خلق بیان عندالله محسوب و بر کلّ سبقت داده‌ام و هم‌چنین بنصّ صریح فرموده‌ام که ایّاکم ای قوم اگر حین ظهور محتجب شوید بآنچه نازل شده در بیان و حال شما ای قوم بوصفی که در بیان نازل شده و نمیدانید که مقصود چیست و در باره کیست چه که ابداً نفسی از مقصود مطلع نبوده معذلک از موجد وصف و منزل و مظهر و محقق آن که بقولی از او اینگونه هیاکل خلق شده و میشوند معرض شده‌اید و کاش باین اکتفا مینمودید بلکه بر قتلش فتوی داده‌اید والله در کلّ احیان مثل ثعبان این جوهر رحمن را اذیت نموده‌اید مؤمن نشدید و بحقّ عارف نگشتید دیگر بر قتل و ضرّش چرا راضی شدید قسم بجمالم که از کأس انصاف نوشیده‌اید و از بحر رضایم نچشیده‌اید بیمین عدل قدم نگذارده‌اید و در کوی متبصرین مرور ننموده‌اید ضلالت را نفس هدایت شمرده‌اید و صرف شرک را جوهر توحید دانسته‌اید و جمیع شما بعین ظاهر دیده‌اید نفسی را که بیست سنه حفظ فرمود و الآن موجود است و با قدرت بر او و اطلاع به ما فی سرّ او در کنف حفظ رحمانیتش حفظ فرمود و معذلک بر قتلش قیام نمود و چون اراده و فعلش بین مهاجرین انتشار یافت لذا محض ستر اعمال شنیعه خود و القای شبهه در قلوب متوهّمه بمفتریات مجعوله مشغول گشت و افعال و اعمال خود را بساذج قدم نسبت داده که شاید عباد را از یمین یقین بشمال وهم کشاند و شما آنچه را بیصر دیده‌اید و ادراک نموده‌اید انکار نموده و بمفتریات مجعوله از طلعت احدیه محتجب مانده‌اید قسم بجمال عزّ تقدیسم که آنچه در باره این جمال مبین نوشته‌اند حجّت است بر کلّ در کذب قائلین و اثبات این امر مبین چه که نسبتهای ذکر نموده که کذبش اظهر از شمس است در وسط سماء چه که جمیع با این جمال عزّ اعلی معاشرت نموده‌اید و بقدر خود ادراک نموده و معذلک باین کلمات مجعوله از منزل آیات احدیه معرض شده و سلّمنا که صادقند آیا حقّ را بفعل ما یشاء ندانسته‌اید و بآنه یحکم ما یرید موقن نشده‌اید از جمیع این مراتب گذشته این جمعی که در این سفر مع الله هجرت نموده و اکثری از امور را بیصر و فؤاد خود ادراک نموده‌اند و شهادت میدهند که حقّ جلّ شأنه بجمیع شئونات از کلّ ما سواه ممتاز بوده و خواهد بود معذلک این نفوس را کاذب دانسته‌اید و کسانی که اصلاً مطلع بر امر نبوده و نخواهند بود و در مناہج وهم و ظنّ سالکند صادق دانسته و میدانید فآفّ لکم یا ملاً المتوهّمین

قسم بجمالم که حجّت بالغه الهی بر کلّ تمام شده و کلمه تامّاش از افق صدق مشرق گشته و ایوم پناهی جز پناهنش نه و ظلّی جز ظلّش مشهود نه بشنوید ندای محبوب خود را و آنچه بیصر دیده‌اید متمسک شوید و از عروه وهم بگسلید و اگر بیصر حقیقت ملاحظه نمائید تالله اهل ملاً اعلی در نوحه و ندبه مشغولند و جمیع حوریّات غرفات در حنین و ناله اوراق سدره

منتهی از ظلم این ظالمان پزمرده گشته تالله الحق اریاح رحمت رحمن از شطر امکان مقطوع و اشراقات انوار وجه سبحان از اهل اکوان ممنوع تالله الحق ظلمی نموده‌اید که کلّ اشیاء از حیات خود منقطع شده‌اند و ایوم خلقی باقی نه چه از اهل ملاً اعلی و چه از اهل مداین بقا و چه عاکفین لجة اسماء مگر آنکه کلّ لطایف سرور را بحزن تبدیل نموده‌اند و قمیص سود پوشیده‌اند و جمیع ملاً کرویین و حقایق انبیا و مرسلین در غرفات عزّ تمکین بنوحه مشغول و شما ای غافلین ارض مسرورید و در ارض هاویه بکمال فرح سیر مینمائید جوهر دین را کشته‌اید و بگمان خود بر سر دین و ایقان جالسید فوالله یا قوم شبه این ظهور ظاهر نشده و چشم امکان ندیده بشنوید ندایم را و نباشید از احتیاط‌کنندگانی که در ملاً فرقان بودند بشأنی که احتیاط از دم بعوضه مینمودند و بر سفک دم الله فتوی میدادند بذکر مشغول بودند و چون آیات سلطان ذکر بر آن گروه القا میشد صیحه میزدند که این اذکار را بگذار و ما را از ذکر الله غافل مکن این بوده اعمال و افعال آن گروه که مشهود گشت و شما ای اهل بیان در این ایام بجوهر آن اعمال مرتکب و عاملید و خود را از حقّ شمرده و می‌شمیرید

إذا شهد الله و ملائکته و انبیائه و رسله و الذینهم یطوفون فی حول عرشه و کلّ ما خلق فی السموات و الأرض بآئی ما قصّرت فی تبلیغی ایاکم و بلّغتم رسالات الله حین ظهوری و حین ارتقائی و هذا الحین الّذی اظهرت نفسی عن افق الابهی و القیت علیکم الحکمة و البیان و عرفتمکم جمال الرّحمن و اتممت الحجّة لکم و الدّلیل علیکم و البرهان فیکم و ما بقی من ذکر الّا و قد القیتکم

إذا یا الهی انت تعلم بآئی ما قصّرت فی امرک و بلّغت هؤلاء ما امرتني به قبل خلق السموات و الأرض و بیئت لهم منا هج عدلک و اظهرت لهم مسالک رضائک إذا یا الهی فارحم علی هؤلاء و لا تجعلهم من الذین اعرضوا عنی و انکروا حقّی و جادلوا بآیاتی الی ان سفکوا دمی و تقطعوا جوارحی إذا یا الهی ایدهم علی امرک ثمّ انصرهم بنصرتک و لا تجعلهم محروماً عن هذه التّفحات الّتی هبت عن هذا الرّضوان الّذی خلقتة فی قطب الجنان و لا تمنعهم عن فوحات الّتی ارسلته عن افق اسمک الرّحمن إذا فاحدث یا الهی فی صدورهم من نور کلماتک نار انجذابک لقلبهم من قدرة المحضة الی یمین عرش رحمانیتک ثمّ اشتعل یا الهی فی قلوبهم مشاعل عشقک و اشتیاقک لیحترق بها حجابات الّتی منعهم عن ساحة قریک و لقائک ثمّ خذ یا الهی ایادیهם بأیدی القدرة و الاقتدار ثمّ انقذهم عن غمرات الوهم و الهوی و بلّغهم الی مقرّ الّذی قدّسته عن اشارات کلّ ما خلق بین الأرض و السّماء ثمّ الق علیهم کلمة الّتی بها تجذب افئدة العارفين الی سماء عزّ الطافک و قلوب المقرّیین الی هواء قدس افضالک ثمّ اجعلهم یا محبوبی من الذین ما منعهم کلّ من فی السموات و الأرض عن التّوجّه الی شطر عنایتک و الاستقرار علی امرک و الاعتراف بحضرتک و الايقان بلقائک و انک انت الغفور الرّحیم المعطى العزیز البادل النّاصر الکریم